



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی

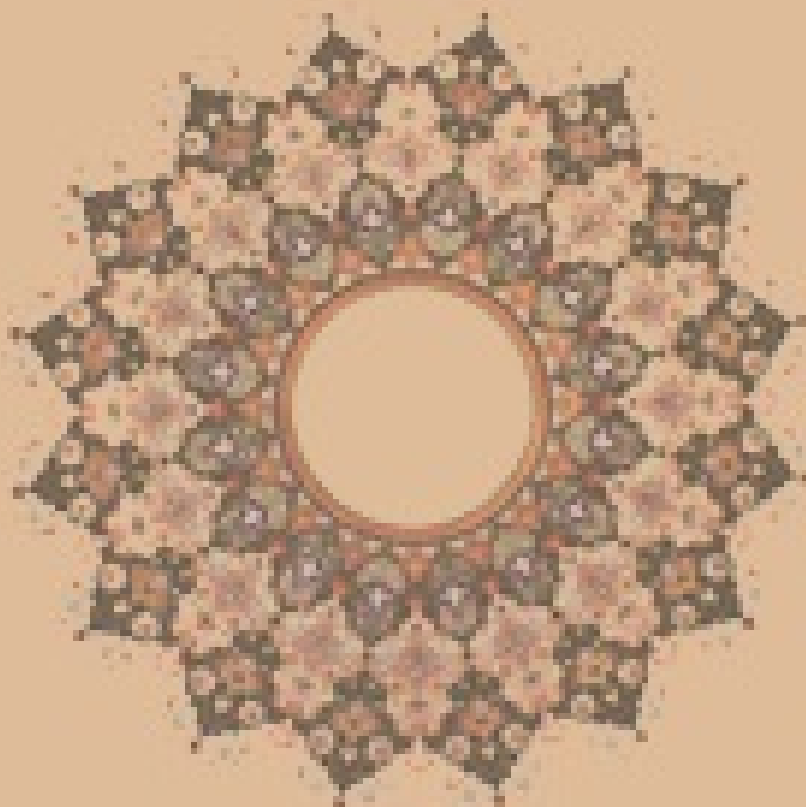


عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

مرادیه

(گنجینه بهارستان ۱)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرادیه در تجوید (گنجینه بهارستان ۱)

نویسنده:

مجهول (بی نا)

ناشر چاپی:

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)
۷	مشخصات کتاب
۷	۵ مرادیه
۷	اشاره
۷	مقدمه مصحح
۹	[متن رساله]
۹	اشاره
۱۳	باب اول در ذکر مخارج حروف
۱۸	باب دوم در تعداد صفات حروف، اصول و فروع
۱۸	اشاره
۱۸	فصل اول در ذکر صفات اصول
۲۱	فصل دوم در ذکر صفات فروع
۲۶	باب سیم در بیان تفخیم و ترفیق حروف
۳۱	باب چهارم در بیان مدّ و قصر و ذکر احکام و شرح اقسام هر یک و تعیین سبب مدّ
۳۵	باب پنجم در ذکر احکام نون ساکنه و تنوین
۳۹	باب ششم در ذکر احکام میم ساکنه
۴۱	باب هفتم در بیان حروف شمسیه و قمریه
۴۲	باب هشتم در بیان هاء ضمیر
۴۴	باب نهم در فرق میان ضاد و ظاء
۶۰	باب دهم در بیان ادغام و اظهار
۶۰	اشاره
۶۹	[ادغام کبیر]
۷۰	باب یازدهم در ذکر ملاحظه سواکن و محافظت بر ادای آنها

۷۳	باب دوازدهم در بیان وقف بر اواخر کلمات
۸۲	باب سیزدهم در ذکر وقف و ابتداء
۹۰	باب چهاردهم در ذکر تاء تأنیث
۹۰	اشاره
۹۰	فصل اول
۹۴	فصل دوم
۱۰۰	باب پانزدهم در ذکر مقطوع و موصول
۱۱۶	باب شانزدهم در بیان همزات وصل و قطع
۱۱۶	اشاره
۱۲۱	در ذکر [استعاذه]
۱۲۲	در ذکر بسمله
۱۲۵	خاتمه در ذکر اسماء قزاء عشره و روات ایشان
۱۲۵	اشاره
۱۲۶	ذکر اسامی قزاء و راویان
۱۳۰	درباره مرکز

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)

مشخصات کتاب

نام کتاب: مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)

نویسنده: مجهول

موضوع: تجوید

تاریخ وفات مؤلف: قرن ۱۰

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۱

ناشر: وزارت ارشاد

مکان چاپ: تهران

سال چاپ: ۱۳۸۰

نوبت چاپ: اول

۵ مرادیه

اشاره

نگاشته مؤلفی ناشناس (سده دهم هجری) به کوشش سید محمد یوسفی

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۰۹

مقدمه مصحح

مرادیه مجموعه ای در علم تجوید، در یک مقدمه و هیجده باب و خاتمه است. این رساله تألیف نویسنده ای ناشناس از سده دهم هجری است. وی رساله را به سلطان مرادخان پیشکش کرده است. چنانچه استاد حائری نیز در جلد ۲۲ فهرست کتابخانه مجلس شورای اسلامی، پاورقی صفحه ۱۸۸، مرقوم فرموده اند، میر سلطان مراد، نام دو تن از حاکمان مازندران از خاندان سادات قوامیه مرعشی مازندران است که اوائل قرن ۱۰ می زیسته و معاصر صفویه بوده اند. یکی از آنان «میر سلطان مرادخان بن میر شاهی بن میر عبد الکریم که ... عمه خان احمد خان، والی گیلان در حباله اش بود» و دیگری میر سلطان مراد، پسر

میرزا محمد خان بن میر سلطان مراد، که نوه میر مراد اول و عمه خان احمد بود (به نقل از تاریخ مازندران، تألیف ملا شیخعلی گیلانی، چاپ ۱۳۵۲، به تصحیح دکتر منوچهر ستوده). این رساله بر اساس نسخه موجود در مجموعه شماره ۵۰۰ اهدایی طباطبایی به کتابخانه مجلس شورای اسلامی، که در پاورقیها با رمز «س» مشخص گردیده، بازخوانی شده و با نسخه دیگری از این رساله که در گنجینه نسخ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران در ضمن مجموعه شماره ۴۴۳۸ موجود می باشد، مقابله گردیده.

به جز چند مورد افتادگی و ناخوانی نسخه مجلس که با نسخه دانشگاه تکمیل شد، اختلاف قابل ذکر چندانی مگر اختلاف رسم الخط و ضبط برخی کلمات وجود ندارد. از

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۱۰

نسخه دانشگاه در پاورقیها با رمز «د» یاد شده.

مجموعه شماره ۴۴۳۸ دانشگاه شامل ۹ رساله به

شرح زیر است:

۱. شرح قصیده تجویدیه جزری تألیف عبد الجلیل الحسینی القاری، تألیف شرح ۹۷۲ هـ. ق و تحریر نسخه مورّخ ۱۰۰۸ هـ. ق ۲.
عقد الفرید فی نظم التجوید و شرح آن، تألیف محمّد بن محمّد شریف سمرقندی، المحمّد الهمدانی ۳. رساله دل و جان،
خواجه عبد الله انصاری ۴. نسخه نفیسه تحفه الکلام فی اختلاف القراء، تألیف حسین الحسینی القاری، مختوم به عبارت «تمت
الرساله القرائه الخاصه بقرائه العاصم بروایتین».

۵. رساله التجوید از همین مؤلف ۶. رساله فی بیان الاستعاذه و الادغام ۷. رساله مرادیه (رساله حاضر) ۸ و ۹. قصیده جزری و
رساله دیگر در استعاذه مورّخ ۱۰۰۸ هـ. ق.

سعی ما بر این بود تا کمترین تغییر در رسم الخطّ رساله و ضبط اعلام ایجاد شود و جز موارد معدودی به منظور سهولت
خواندن و یا یکدست نمودن رسم الخطّ، اصالت متن ترجیح داده شد.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۱۱

[متن رساله]

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعلنا من حملة كتابه المبين، و المتمسكين بالعروه الوثقى و الحبل المتين ذلك الكتاب
لا ريب فيه هدى للمتقين «۱» و الصلوه على المبعوث به إلى كافة الخلق، و المؤيد به دليلا قاطعا و برهانا ساطعا، سيد المرسلين و
خاتم النبيين، المخاطب بنصّ و رتل القرآن ترتيلا «۲» و الملقب بطه و يس، و على آله بدور الغياهب الأظهار الأطياب، العابدين
الحامدين الراكعين الساجدين، الذين لم يزالوا بالمعروف آمريين و عن المنكر ناهيين، و لحدود الله حافظين، و على أصحابه
المقتدين بالطريقه الحسنات، و المهتدين بالمحجّه البيضاء، و التالين و التابعين بإحسان إلى يوم الدين.

و بعد، بر ارباب عقول و اصحاب معقول و منقول، مقدار

رتبه اهل قرآن و امتیاز ایشان از دیگران مخفی نباشد به موجب آیه کریمه: ثم أورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا «۳» و حدیث مأثور مشهور در این باب بی حساب است، منها:

«خیرکم من تعلم القرآن و علمه» «۴»

، یعنی بهترین شماست آن که قرآن را آموخت و تعلیم داد، و منها:

«مثل المؤمن الذى يقرء القرآن كمثل الأترجه «۵» ريحها طيب و طعمها طيب و، مثل المؤمن الذى لا يقرء القرآن كمثل التمره لا ریح لها و طعمها حلو، و مثل المنافق الذى يقرء القرآن كمثل

(۱) بقره / ۲.

(۲) مزمل / ۴.

(۳) فاطر / ۳۲.

(۴) بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۱۸۶.

(۵) س: الأترجه. مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۱۲

الريحانه ريحها طيب و طعمها مرّ، و مثل المنافق الذى لا يقرء القرآن كمثل الحنظل لا ریح لها و طعمها مرّ»

، یعنی مؤمن قرآن خوان مانند ترنج است که خوش بوست، و خوش مزه، و مؤمن غیر قرآن خوان مانند خرماست، بوی ندارد، اما شیرین مزه است، و منافق قرآن خوان مانند ریحان است، بوی خوش و مزه تلخ، و منافق غیر قرآن خوان مانند حنظل است، که بوی از او نمی آید و تلخ مزه است، و در این اوقات کثیر البرکات به موجب اشارت عالی حضرت کیوان رفعت، سیادت و سلطنت پناه ابّهت و جلالت دستگاه، زبده السادات، نخبه السلاطين، معدن السعادات لأموال الدنيا و الدين، الواضح من جهته لوائح العزّ و الإقبال، و الساطع من فطرته طوالع الفضل و الإفضال، الذى جمع الله له بين السيف و القلم فآتاه حكما و علما، و أحسن كلّ شىء منه خلقا و خلقا، و كساه صفحا و حلما، و أكرمه بالانعطاف إلى

تلاوه القرآن المجید، و آتاه حظًا وافيًا وافرًا فی التجوید، و نعمه بأن جعله من الصفوه الحاملین و التالین العاملين، متوجّها بقلبه و قلبه فی السرّ و العلن، و نظمه فی ربه الذین فازوا بما حازوا، فطالوا و قالوا الحمد لله الذی أذهب عنا الحزن «۱» سلطان سلاطین بلاد مازندران و من تشعّعت لوامع بروق الأمن لأهلها بوجوده، و لمعت طوالع بدور الأمان مفرّ السیاده و السلطنه و الدوله و العزّ و الإقبال و الفضل و الإفضال، سلطان مرادخان، أعزّ الله أعوانه و أنصاره و ضاعف ملكه و اقتداره.

این رساله مشتمل بر تجوید و ضروریات مقدمات قرائت مرتّب شد. امید که از برکت توّجه خاطر اشرف، مقبول و پسندیده افتد- إن شاء الله تعالی- که جمیع قواعد تجوید و بسیار از اصول قرائت را جمع کرده است. طریق توّسط را نموده و نه مختصر مغلّ است و نه مبسوط مملّ، و در بعض مواضع به تقریبی قرائت نقل رفت و نام عاصم مذکور شد و گاه است سخنی به ذکر دیگران منجر می شود. و چون تألیف وی حسب فرمان آن عالی حضرت رفیع الشأن است، به جهت تیّمن و تبرّک او را مرادیه نام نهاد و بر یک مقّدمه و هیجده باب و خاتمه مرتّب است.

(۱) فاطر / ۳۴.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۱۳

[مقّدمه] اما مقّدمه، در بیان تجوید است. بدان که تجوید در اصل لغت به معنی تحسین است و تزیین، یعنی نیکو کردن و نیکو ساختن. و در اصطلاح تعریف کرده اند: «التجوید إعطاء الحروف حقّها من المخارج و الصفات»، یعنی تجوید آن است که بدهی حروف را آنچه سزاوار باشد از رهگذر مخرجها و

صفتها. ملخص معنی آنکه، هر حرف را از آن مخرج که تعیین کرده اند و به آن صفت که متصّف ساخته، ادا می باید نمود، نه آنکه ضاد را از مخرج زای مفخّمه، یا ذال را از مخرج زای مرّققه و نمایند، اینچنین که بسیار از عجم می کنند. یا آنکه ضاد را از مخرج ظا ادا کنند، آنچنان که بر زبان بیشتر مردم از عرب و عجم جاری است. یا آنکه مساهله در ادای حا کنند تا به ها منقلب شود به طریق و زمره قزوینیان، و امثال اینها. و همچنین از رهگذر صفت می باید هر حرف را به لباس خود ملتبس ساختن تا ملتبس به دیگری نشود و یا متغیّر نگردد، و مثلاً رای مشدّده، که به منزله دو حرف است، آن چنان وی را مکرّر ادا کند که سامع چهار یا پنج بشنود، و این بیشتر فعل و سواسیان است، خصوصاً در الرحمن الرحیم و امثالهما، و مثلاً آن حرف را که باریک ادا می باید نمود سطر گویند یا عکس. حاصل کلام، این همه مخالف عربیت است و گاه است خلاف تجوید، به تغییر معنی می انجامد. و هر گاه اینچنین باشد قرآن نباشد، به واسطه آنکه خدای تعالی قرآن را - شرفه الله و عظّمه - به زبان عرب عرباء فرود آورد که افصح طوایف عرب اند.

و ملاحظه جای وقف کردن نیز ضروری است، و اقسام وقف مذکور خواهد شد. و اجتناب وقف قبیح لازم است، و این ملاحظه از متمّمات ترتیل است که حقّ تعالی به پیغمبر خود امر فرموده: و رتل القرآن ترتیلاً «۱». و تعریف ترتیل در اصطلاح، آنچنان که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

منقول است که،

«الترتیل هو التجوید للحروف و معرفه الوقوف»

. پس دانستن جاهای وقف در مفهوم ترتیل داخل است، و معنی خطاب در آیه عام است که آن حضرت علیه السّلام به این حکم مخصوص نبوده. و از جمله تجوید پرهیز از

(۱) مزمل / ۴.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۱۴

لحن جلی و خفی نمودن [است]. لحن یعنی غلط، و جلی روشن و آشکارا، آنکه در اعراب است مثلاً- مرفوع را منصوب یا مجرور بخواند یا عکس، و این مستلزم تغییر معنی است. و خفی نهان، آنکه در غیر اعراب است بیان غنه نکند مثلاً با اظهار حرف مدغم، و مخفی نماید یا اخفاء مظهر کند، و همچنین اگر چه تغییر معنی نشود. و بایست از استعجال پرهیز کردن، یعنی زود خواندن آنچه به تجوید مخلّ است. و حقّ تعالی در خطاب پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: لتقرأه علی الناس علی مکث «۱» و ضمیر به قرآن راجع است، و مکث درنگ است، و در میم فتح و ضمّ است به حسب لغت، اما آنچه منزل است ضمّ است.

اکنون که به حسب مخارج و صفات استیفاء حقّ حروف رفت، و از مشتبهات «۲» سلامت حاصل گشت، و ملاحظه به وجه مشروح نموده شد، هر یک از مفهوم تجوید و معنی ترتیل صادق است. و در این حالت تجوید کننده از مضمون حدیث

«ربّ تال للقرآن و القرآن یلعه» «۳»

بیرون است [یعنی] ای بسا تلاوت کننده قرآن هست که قرآن وی را لعنت کند. مقصود آنکه به خلاف تجوید عمل می نماید و در قرآن مجید خبط می برد «۴»، و این قدر کافی است. و الله اعلم.

باب اوّل در ذکر مخارج حروف

بدان که

مخارج حروف هفده است به مذهب خلیل بن احمد، امام نحو و لغت، و شیخ محمد الجزری امام این فن نیز بر این است.

مخرج اول: جوف فم، یعنی وسط دهان از برای سه حرف است: الف و واو و یاء سواکن، که قبل اینها حرکت مجانس باشد یا نه. پس فتحه اخت الف است، و ضمّه اخت واو، و کسره اخت یاء، مثل: «یا-قوا-قی» و مثال هر سه در یک کلمه در قرآن مجید

(۱) اسراء/ ۱۰۶.

(۲) س: مشتیات.

(۳) بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۱۸۴.

(۴) س: می برند.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۱۵

هست، مثلاً: اتونی، اوذینا. و مخفی نماند که الف از اخت خود جدا نماند. اکنون اینها را جوفیه می نامند و هوائیه نیز می گویند، به واسطه آنکه وقت تلفظ مخرج ایشان به هواء فم منتهی می شود، اما به حسب مرتبه تفاوت دارند: الف بلند است و یاء پست و واو متوسط.

دویم: اقصای حلق است، یعنی اولش، آنکه به سینه نزدیک است، از برای همزه و ها.

سیم: وسط حلق است، یعنی میانش، از برای عین و حاء مهملتین.

چهارم: ادنای حلق است، یعنی آخرش، آنکه به دهان نزدیکتر، برای غین و خا معجمتین.

بنابر این شش حرف مذکوره را حلقیه می نامند.

پنجم: اقصای لسان است برای قاف، و به طرف حنک اعلا می رود.

ششم: همان اقصای لسان است برای کاف، اما به جانب حنک اسفل میل دارد. اکنون از جهت این مغایرت، تعدّد مخرج واقع است. و این دو حرف را لهویان «۱» می نامند، نسبت به لهات که از او خارج می شوند، یعنی آن پاره گوشت [که] میان دهان [و] حلق است.

هفتم: میان زبان است پیوسته به میان حنک

اعلا- برای جیم و شین معجمه و یاء دو نقطه پایین متحرّکه. و قید متحرّکه اینجا احتراز است از یاء ساکنه که در قطار جوفیه مذکور شد. و این سه حرف را شجریه می نامند به اسکان جیم نسبت به شجر دهان. و اهل لغت گفتند: شجر دهان مفرج اوست، یعنی محل وا شدن او.

هشتم: از کناره زبان، راست یا چپ و از اضراس که با او ملاصق است، و اضراس آسیای دندان است برای ضاد معجمه. و این را از این جهت ضرسیه می نامند. و مخفی نماند که کنار را به عربی حافه «۲» می گویند و این دو تاست: چپ و راست. و سر زبان را طرف می گویند. و شیخ جزری می گوید: «من الیسری أیسر و أكثر استعمالا و من الیمنی أصعب و أقل استعمالا»، یعنی از حافه چپ آسان تر است و بیشتر استعمال می نمایند و از حافه راست دشوارتر و در استعمال کمتر. و دور نیست که دشواری و آسانی به حسب

(۱) س: فهویان.

(۲) در نسخه اساس همه جا «جافه» است.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۱۶

عادت باشد.

نهم: از ادنای حافه زبان است، یعنی آنکه به طرف اقرب است برای لام و به همان طرف منتهی می شود.

دهم: از طرف زبان است برای نون، اما از لام «۱» زیرتر است.

یازدهم: از همان طرف مذکور و آنچه برابر اوست از گوشت ثنایای «۲» علیا برای راء مهمله. و ظاهر است به حسب وجدان که مخرج وی به اندرون پشت زبان بیشتر میل دارد. و این سه حرف را ذلقیه می نامند، چون از ذلق لسان یعنی طرف زبان خارج می شود. و مخفی نماند که ثنایای علیا دو دندان

پیش بالایی است.

دوازدهم: از طرف مذکور است و اصول ثنایای علیا، برای طا و دال مهملتین و تا دو نقطه بالا، و میل به جانب حنک اعلی می نماید، اما مرتبه طا بلندتر است و تا از دال پسترک «۳». و این سه تا را نطعیه می نامند.

سیزدهم: از میان طرف مذکور و از هر دو طرف ثنایای علیا، برای ظا و ذال معجمتین و ثاء سه نقطه. و مرتبه ظا از دو حرف دگر بلندتر است. و این سه تا را لثویّه می نامند، زیرا که به لثه منسوب است و لثه گوشت دندان است.

چهاردهم: از طرف مذکور ایضا و بالای ثنایای سفلی است برای صاد و سین مهملتین و زای معجمه. و فی الحقیقه مخرج این سه حرف میان ثنایای علیا و سفلی متوسط است، و ثنایای سفلی دو دندان پیش پایین است. و این سه تا را اسلیه می نامند.

پانزدهم: از میان شفه سفلی، یعنی لب پایین، و هر دو طرف ثنایای علیا برای فاء.

شانزدهم: میان هر دو لب علیا و سفلی، برای باء یک نقطه و میم و واو متحرّکه. و قید متحرّکه اینجا جهت اخراج ساکنه است، که در سلک جوفیه مذکور است. اکنون در خروج این سه حرف ناچار است که دو لب به هم رسد، به خلاف واو جوفیه، که این لازم نیست. و این چهار حرف را شفویه گویند، به سبب آنکه به شفه منسوبند.

هفدهم: خیشوم است، یعنی بینی، برای غنه که در نون ساکنه و تنوین است، در ادغام

(۱) س: لازم.

(۲) س: ثنایا و.

(۳) به معنای کمی پست تر.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۱۷

و قلب و اخفاء، و همچنین در نون

و میم مشددین، و شرح اینها به تفصیل می آید. حاصل تعریف غنّه اینچنین گفته اند: «الغنّه صوت خفی یخرج من الخیشوم»، یعنی غنّه آوازی است پست که از بینی برون می آید. و این مضمون در گرفتن بینی معلوم میشود، زیرا که در آن مجال غنّه متحقّق نمی شود.

تنبیهات «۱» اوّل: آنکه سیبویه مخارج حروف را شانزده شمرد و قراء چهارده. اکنون سیبویه مخرج جوف را طرح کرد و الف ساکنه را از مخرج همزه و هاء شمرد و واو ساکنه را بر شفویه و یاء ساکنه را بر وسط لسان حواله نمود. و قراء با این شرح که از سیبویه منقول است، جهت راء و لام و نون یک مخرج شمرد [ه اند]. و هر که از روی تأمّل نظر دارد، می یابد «۲» که شمردن هفده به تفصیل مذکور، جهت استیفاء مخارج می باید. و اتحاد بعض مخارج که قراء و غیره شمردند اند مدخول است. و تعدّد که خلیل بن احمد تعداد نموده اوضح می نماید.

دویم: مخفی نماند که فرق میان الف و همزه واضح است و تغایر هر دو بدیهی است.

پسر شیخ جزری اسناد به بعضی نمود آنکه الف و همزه را یکی می داند، و این مذهب مردود است، زیرا که در مثل: «تأمرون» و «تألّمون» و غیرهما ابدال همزه به الف میان قراء متواتر است، و ظاهر است که از خود مبدّل نشد. دیگر آنکه همزه در اکثر مواضع تابع حرف مدّ است، و بنا بر این ما قبل مفتوح به الف منقلب می شود، آنچنان که مثال نموده شد. و مرفوع مثل «یؤنّون» و «یؤتون» و مکسور مثل «بئر» و «بئس». و همزه را حرف نیز گفتند و الف

ساکنه حرف مدّ و لین، و این دلیل است بر تعدّد هر دو. اکنون حروف هجاء بیست و نه عدد باشند.

سیم: ملخص شد از شرح مخارج به تفصیل مذکور آنکه، مدار سخن در این باب بر چهار است: دهان یک مخرج دارد از برای سه حرف، و حلق در وی سه مخرج است، هر

(۱) س: تنیها.

(۲) س: می یاید.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۱۸

مخرج دو حرف، و لسان ده مخرج دارد از برای هجده حرف، چهار از برای دوازده حرف، هر مخرجی سه حرف است، و شش دیگر شش حرف، و در شفتین دو مخرج جهت چهار حرف است، یکی از برای یکی و دیگر از برای سه تا. این بیست و نه حرف تمام است. غایتش آنکه واو و یاء به اعتبار ساکنه و متحرکه، مخرج هر یکی مکرر می شود. و مخارج ده گونه به ترتیب است: جوفیه، حلقیه، لهویّه، شجریه، ضرسیّه، ذلقیه، نطعیه، لثویّه، اسلیّه، شفویّه. غنه بی نام مانده است، اگر چه علی حدّه در قطار مخارج شمرده اند، اما فی الحقیقه مستقلّ به نفس خود نیست، زیرا که صفت است و تابع حرف.

باب دوم در تعداد صفات حروف، اصول و فروع

اشاره

و در این باب دو فصل است:

فصل اول در ذکر صفات اصول

بدان که صفات اصول ده است: مهموسه و ضدّ او مجهوره است، و شدید و ضدّ او رخوه، و مستعلیه و ضدّ او مستفله، و مطبقه و ضدّ او منفحه، و مذلقه و ضدّ او مصمته. و هر حرفی از بیست و نه حرف ناچار است که در او پنج صفت از این ده معدود موجود باشد، و به این مضمون در آخر باب اشارت خواهم نمود.

پس مهموسه ده حرف است مجموع این سه کلمه «سکت، فحنه، شخص»، و ما عدای این ده حرف، نوزده دیگر مجهوره است. و وجه تسمیه مهموسه آنکه، معنی همس در لغت آهستگی است، و چون مشار الیها در وقت تلفّظ از مخرج ضعیف و نفس سست در می آید، این نام مناسب بود، به خلاف نوزده حرف دیگر که مجهوره است، چون از مخرج به قوّت بیرون می آید و وقت تلفّظ نفس آشکارا می شود، و همین وجه تسمیه

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۱۹

است، به مجهوره که جهر بلند است.

و شدید «اجدت کقطب» و ماعدای این هشت، بیست و یک حرف باقی است. منها پنج متوسط است در شدت و رخاوت «لن عمر» و شانزده دیگر رخوت. و مخفی نماند که معنی شدت سختی است و رخاوت نرمی، و چون هشت حرف مذکور وقت تلفظ قوت تمام دارد و نسبت به نقیض خود، که رخوت است یعنی نرم، سخت «ا» می نماید، هشت عدد را شدید نام کردند و پنج عدد دیگر را متوسط شمردند، که قوت تامّ نداشت تا در قطار شدید بشمارند و ضعف تمام هم نه، که در سلک شانزده باقی بیارند.

و

مستعلیه، هفت حرف است «خصّ ضغظ قط»، و ما عدای این هفت، بیست و دو حرف دیگر را مستفله نام نهاده اند. اکنون سین در لفظ مستعلیه سین طلب است، و معنی علوّ بلندی است، و چون وقت تلفّظ به هفت حرف مذکور، زبان به حنک بالاین میل می نماید، و به بیست و دو حرف دیگر به حنک پست فرود می آید، آن را مستعلیه و حروف استعلاء علم شد و این را مستفله و حروف استفال. و حنک چانه است.

و مطبقة چهار حرف است از جمله هفت مستعلیه: «صاد و ضاد و طا و ظا» و منطبقه هم [گویند]، و ماعدای این چهار، بیست و پنج دیگر منفتحه است. اکنون آن چهار را حروف اطباق می گویند و بیست و پنج را حروف انفتاح. معنی اطباق الصاق و مساوات است و انفتاح گشاده شدن. و چون وقت تلفّظ به چهار حرف مذکور، آنچه برابر زبان است از حنک بالا بر زبان منطبق می شود، یعنی چسبان، و به بیست و پنج حرف دیگر میان زبان و حنک گشوده می شود، هر یکی را آنچه مناسب مقام است نام نهاده اند.

و مذلقه شش حرف است «نفر بلم»، و ما عدای این، بیست و سه دیگر مصمته. چون آن شش حرف از ذلق لسان و شفه خارج می شود وی را مذلقه خواندند، و مصمته یعنی ممنوعه، چون صمت در اصل لغت به معنی منع است. و ملخّص آنچه در وجه تسمیه این گفتند آنکه، در لغت عرب هر رباعی یا خماسی، یعنی هر کلمه چهار حرفی یا پنج حرفی، اکثر آن است که با حروف مصمته، یکی یا بیشتر از حروف مذلقه منضمّ

(۱) س: + نرم.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۲۰

مثلاً «برثن، جعفر، جحمرش، سفرجل» و غیر ذلک، یعنی یافت نمی شود یکی از رباعی و خماسی مذکورین، آنکه تمام کلمه از حروف مصمته فقط باشد، که حروف مذلقه را خفیف شمردند، و مصمته ثقیل. و «عسجد و عسطوس» مثلاً نادر است، با آنکه تصریح نمودند که این هر دو از قسم معرّب است از کلام اعجمی.

تنبیه: ثقل در مصمته به اعتبار کثرت وی است نسبت به مذلقه. و اگر نه، مذلقه از بعض مصمته اثقل است.

فصل دوم در ذکر صفات فروع

پوشیده نماند که بعض حروف هجاء مختصّ به صفت چند میشود که بعض دیگر را آن صفات نیست، و آنچه اینجا ذکر نمودیم ده است ایضا.

اول: نبر، همزه به وی موصوف می شود در حالت سکون. و معنی نبر در لغت تحرّک است، یعنی جنبیدن. و چون همزه از حروف شدید است و در قوت ممتاز است، اکنون در ادا کردن او مبالغه نمودند، که از شدت مبالغه، سامع را توهم میشود که متحرّک گردید. مثل: «إن نشأ» و مثل: «اضاء لهم، السفهاء، من السماء» در حالت وقف.

دویم: قلقله و لقلقه، هر دو لفظ به یک معنی اند و معنی وی در اصل لغت جنبانیدن است. و حروف قلقله پنج است: «قطب جد». ملاحظه بر اصل باید در ادا کردن هر یک از این پنج حرف در حالت سکون، خواه سکون اصلی باشد، مثل: «و أقوم، أیطمع، أبکم، یجمع، أدهی» خصوصاً مثل: «اقترب» که مساهله در اداء، قاف را به خاء معجمه منقلب می سازد، و مثل: «ربوه» که اگر در بیان باء- کما هو حقّه- تساهل شود، پامال واو می گردد. و مثل: «اجتت» و

«اجتباکم» که رعایت عدم ت «۱»، جیم به شین معجمه می کشد و امثال اینها، یا عارضی در وقف، و در این حالت ملاحظه بیشتر است، مثل:

«المیثاق و الأسباط، الکتاب و إخراج، المهاد». و شیخ جزری در منظومه «۲» خود به این

(۱) نسخه اساس چنین است.

(۲) منظومه ای در علوم قرائت، تألیف الحافظ ابن الخیر محمد بن محمد الدمشقی، مشهور به ابن جزری، متوفای ۸۳۳ ه. ق است.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۲۱

مضمون اشارت نموده، گفت:

و یئین مقلقلا إن سکانو إن یکن فی الوقف کان أینا» و معنی قلقله به نبر نزدیک است.

سیم: صغیر، صفت سه حرف اسلیه است که در مخارج مذکور شد، یعنی رای معجمه و صاد و سین مهملتین. وجه تسمیه آنکه، صغیر در اصل لغت صدا است که به بهایم می رسانند، و چون در وقت اداء این سه حرف مانند آن صدا بیرون می آید این نام را جهت مناسبت بر اینها اطلاق کردند.

چهارم: انحراف، صفت لام و راء است، زیرا که وقت تلفظ به این دو حرف، در مخرج هر یکی را انحراف می نماید به جمیع باقی حروف، و این وجدانی است و لام را بیشترک.

به این مضمون ابو عمرو الدانی تصریح نمود.

پنجم: تکرار، صفت راء فقط می شود، یعنی مکرر بودن. و أقلّ ما فی الباب دو می باید تا این معنی صادق شود. و غایت ما فی الباب اینکه می گویند: راء حرف مکرره است، یعنی قابل تکرار است به طریق «انسان ضاحک»، یعنی قابل ضحک است. اکنون در محلّ نطق می تواند بود که یکی را سه و چهار وا نمایند، و در باقی حروف این مضمون میسر نیست اصلا. اما راء به

حسب

تجوید، خواه مخفف خواه مشدد، ملاحظه بیشتر لازم است. و در منظومه شیخ جزری به این معنی اشارت کرده و گفت: «و اخف تکریرا إذا تشدد».

ششم: تفشّی، صفت شین است، و معنی تفشّی انتشار است و پهن شدن. و از این قبیل است آنچه می گویند: «و از فلانی فاش شد، و افشای راز کردیم» مثلا، یعنی آشکارا شد و آشکارا کردیم. و چون شین حین تلفظ در دهان پهن می شود و انتشار می یابد به مرتبه ای که باقی حروف را نیست، وی را حرف تفشّی خواندند و بعضی به امر نسبی فاء را نیز شمردند، و شیخ جزری بر این نیست.

هفتم: استطاله، صفت ضاد است. گفته اند که، ضاد مستطیل است، چون زمان ادای

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۲۲

وی جهت ملاحظه مخرج دراز می کشد و درنگ می یابد، خصوصا اگر مشدد باشد. و هیچ حرف دیگر این حال ندارد. و فرق میان مستطیل و ممدود آنکه، مستطیل در حدّ ذات خود درنگ یافت، اما ممدود در مخرج دراز کشیده، به واسطه زیادتی کشش که رخ نمود.

هشتم: مدّ، یعنی کشش. صفت الف و واو و یاء سواکن که در مخارج حروف مذکورند.

اگر ما قبل ایشان حرکت مجانس [باشد]، به تفصیل سابق، هر سه را حرف مدّ می نامند.

اما قبل از الف به جز فتحه نمی تواند بود، و به این مضمون اشارت رفت.

نهم: لین، یعنی نرمی، و این صفت را بر واو و یاء ساکنین که ماقبل ایشان مفتوح باشد اطلاق می کنند. مثل: «او» و «کی» و بر حروف مدّ. و حاصل کلام آنکه، هر حرف مدّ را حرف لین می توان گفت، نه عکس. و به واسطه [آنکه] هر گاه ما

قبل هر یکی حرکت مجانس باشد، کشش در او ظاهر است و نرمی موجود، چون هر سه از جمله حروف رخوه است. اما هر گاه قبل از واو و یاء فتحه باشد، آن کشش بر طرف می شود، و این محسوس است.

دهم: عِلّت، صفت واو است و الف و یاء، زیرا که هر صاحب عِلّت را لفظ «وای» بر زبان جاری می شود. و اکنون از این جهت آنها را حروف عِلّه می گویند.

تنبیهات «۱» بدان که در [هر] حرفی از حروف هجاء وجود پنج صفت از اصول عشره لا بدّ است، و از فروع هر چه اتفاق افتد.

پس در همزه: جهر است و شدّت و استفال و انفتاح و اصمات و نبر.

و در الف: جهر و رخاوت و استفال و انفتاح و اصمات و مدّ و لین و علت.

و در ب: جهر و شدّت و استفال و انفتاح و ادلاق و قلقله.

و در ت: همس و شدّت و استفال و انفتاح و اصمات.

(۱) س: تنبیها.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۲۳

و در ث: همس و رخاوت و استفال و انفتاح و اصمات.

و در جیم: جهر و شدّت و استفال و انفتاح و اصمات و قلقله.

و در ح: همس و رخاوت و استفال و انفتاح و اصمات.

و در خ: همس و رخاوت و استعلا و انفتاح و اصمات.

و در د: جهر و شدّت و استفال و انفتاح و اصمات و قلقله.

و در د: جهر و رخاوت و استفال و انفتاح و اصمات.

و در ر: جهر و توسط و استفال و انفتاح و ادلاق و تکرار و انحراف.

و در ز: جهر و رخاوت و استفال و انفتاح و اصمات و صفیر.

س: همس و رخاوت و استفال و انفتاح و اصمات و صفیر.

و در ش: همس و رخاوت و استفال و انفتاح و اصمات و تفشّی.

و در ص: همس و رخاوت و استعلا و اطباق و اصمات و صفیر.

۱۲/ و در ض: جهر و رخاوت و استعلا و اطباق و اصمات و استطاله.

و در ط: جهر و شدت و استعلا و اطباق و اصمات.

و در ظ: جهر و رخاوت و استعلا و اطباق و اصمات.

و در ع: جهر و توّسط و استفال و انفتاح و اصمات.

و در ع: جهر و رخاوت و استعلا و انفتاح و اصمات.

و در ف: همس و رخاوت و استفال و انفتاح و اذلاق و تفشّی بنا بر مذهب بعضی.

و در ق: جهر و شدت و استعلا و انفتاح و اصمات.

و در ک: همس و شدت و استفال و انفتاح و اصمات.

و در ل: جهر و توّسط و استفال و انفتاح و اذلاق و انحراف.

و [در] م: جهر و توّسط و استفال و انفتاح و اذلاق.

و در ن: جهر و توّسط و استفال و انفتاح و اذلاق.

و در و: جهر و رخاوت و استفال و انفتاح و اصمات و مدّ و لین و علّه.

و در ه: همس و رخاوت و استفال و انفتاح و اصمات.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۲۴

و در ی: جهر و رخاوت و استفال و انفتاح و اصمات و مدّ و لین و علت.

این بیست صفت از اصول و فروع به هم رسیده که شهرت دارد. و در باب اوّل به قریب مخارج، صفت چند نیز مذکور است، مثلاً جو فیه، هوایه، حلقیه، و همچنین الی آخره.

باب سیم در بیان تفخیم و ترقیق حروف

تفخیم یعنی سطر گفتن

و ترقیق باریک ادا کردن. و تفخیم در حروف استعلا می رود، آن هفت عدد مذکوره که از جمله وی چهار اطباق است. حاصل کلام، تفخیم واجب است در جمیع حروف استعلا، و در اطباق مبالغه بیشتر است، خواه متحرک به حرکات ثلاث باشد و خواه ساکن ماقبل او حرکات ثلاث، مثل: «خلت، صیحه، ضنکا، غلبت، طلبا، قد ظلموا» و مثل: «اخسثوا، سیصلی، تضلیل، و أغنی، و أطهر، و اقنتی (۱)»، و «أظلم». و باقی امثله به تتبع و استقرا معلوم می شود. و اگر این حروف قبل از الف باشد تفخیم الف جهت مجاورت ایشان منحنم است، که ترقیق الف در آن حالت متعسّر است، بلکه متعذّر، مثل: «خاشعه، أبصارهم، ضامر، الغابین، طال، قانتین، ظاهرین». و ترقیق در همه حروف استفال نیز واجب است، خصوصا که پیش از الف باشد، مثل: «اتیک، بارئکم، فتاب، تأبی، جابوا، و حال، دائین، للذاکرین، ذاکیه، سارقین، فشاربون، بعالمین، الأنفال، کانت لابین، سیماهم، نادمین، فواحد، هاویه».

با دو حرف از جمله حروف استفال، یعنی راء و لام، در هر یکی از این هر دو، گاه موجب تفخیم است و گاه موجب ترقیق، و در حالت اولی شبهه حروف استعلاء است.

اکنون تفصیل هست، امّا راء خالی از آن نیست که متحرک باشد یا ساکن، و متحرک مفتوح یا مضموم یا مکسور، در اول کلمه یا وسط یا آخر، مثلا: «رَبّی، القربی، شکر، رزقوا (۲)»، قروء، القمر، رزقا، کریماء، الحجر». و راء ساکنه ماقبل او خالی از حرکات ثلاث نیست: «مرضات، قرانا، فرعون». اکنون مفتوح و مضموم را تفخیم واجب است به همه

(۱) س: و اقنتی.

(۲) س: ذرقوا.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۲۵

و همچنین ساکن ما قبل مفتوح و مضموم و مکسور را نیز ترقیق واجب است به هر حال، و همچنین است ساکنه ما قبل مکسور، اما به دو شرط:

اول: آنکه کسره اصلی باشد نه عارضی. اصلی آن است که متغیر نشود در هیچ حال، و عارضی آنکه گاهی متغیر شود، مثلاً در: «فرعون» اصلی است و همچنین: «احصرتهم، فانتصر».

و «ارجعی» در یا أيتها النفس المطمئنه ارجعی «۱» و «ارجعوا» در: و هو خير الحاكمين ارجعوا «۲» عارضی است، یعنی محلّ ابتداء به: «ارجعی» و «ارجعوا» همزه وصل مکسور است و در درج کلام ساقط می شود. اکنون در مثال اول ما قبل راء مضموم و در ثانی مفتوح است، بنابراین تفخیم لازم است. و از این قبیل است: «لمن ارتضی» و «أم ارتابوا» اما کسره در این دو مثال دو مرتبه عارضی است. یکی همزه وصل محلّ ابتداء، دویم کسره نون در «لمن» و میم و راء «۳» جهت التقاء ساکنین در درج.

شرط دویم: آنکه بعد از راء مشار الیها حرف استعلا نباشد، که وجود حرف استعلاء موجب تفخیم است، مثل: «قرطاس» «۴» و «فرقه» «۵» و «لبالمرصاد» «۶»، و همین سه حرف از سبعة مذکوره در قرآن مجید واقع است. و همچنین «وإرصادا» «۷» و همین چهار مثال در کتاب عزیز است. و در کلمه «فرق» در سوره شعراء «۸» خلاف است. و تفخیم و ترقیق هر دو منقول است. و جایز است تفخیم جهت وجود حرف استعلا و ترقیق جهت کسره قاف. اکابر علماء این فن بدین تصریح نموده اند، و شرط است بودن حرف استعلا بعد از راء مشار الیها در یک کلمه، آنچنانکه

در چهار مثال گذشت. پس در دو کلمه مثل «فاصبر صبیرا» و «أنذر قومك» ترقیق ناچار است.

این شرح مذکور به تفصیل، هر گاه سکون راء اصلی باشد، و عارضی تفصیل علی حدّه دارد. و عروض سکون در وقف خواهد بود. بنابر این اگر ما قبل وی مکسور است، مثل: «کان کفر»، «يقول الکافر» ترقیق لازم است و در وصل تفخیم جهت فتح و ضمّ

(۱) فجر / ۲۸.

(۲) یوسف / ۸۱.

(۳) س: لام.

(۴) انعام / ۷.

(۵) توبه / ۱۲۲.

(۶) فجر / ۱۴.

(۷) توبه / ۱۰۷.

(۸) آیه ۶۳.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۲۶

منحتم بود، و اگر ما قبل مفتوح است یا مضموم، مثلاً: «البشر» و «العمر» تفخیم است. و بجز ترقیق جایز نبود در وصل جهت کسره، و اگر فاصله باشد مثلاً «الذکر» به رفع و نصب و ترقیق لازم است و «لیلہ القدر» و «بالکفر» که در هر دو مجرور است تفخیم به اعتبار ما قبل در همه، یعنی همان حکم جاری است و فاصله اعتبار ندارد مگر آنکه یاء ساکنه باشد، مثل: «خیر و غیر و لا ضیر». اکنون اعتبار وی لازم است به واسطه آنکه اخت کسره است و در مثل: «قدیر و المصیر»، به طریق اولی که هر دو موجودند.

تنبیهات اول: «فعفر» که فتحه دارد مفخّم است وقفا و وصلا چون در حالین موجب تفخیم دارد و همچنین «القمر» که مرفوع است و «الاخر» مجرور، موجب ترقیق است در حالین و اگر فاصله باشد و «الامر» مرفوع، «الکفر» منصوب، «الحجر» مجرور. حکم تفخیم در اول و ثانی و ترقیق در ثالث آنچنان است بی تفاوت.

دویم: در راء مشدده حکم یکی است و علت مشترک، مثلاً: «و حرّموا، و یمرون، و

بَرَزَتْ، و اضطرَّ، و الحرَّ بالحرِّ»، و در «اضطرَّ» و «الحرَّ» همان تفخیم است در حالین. و «بالحرَّ» و «فی البرَّ» مثلاً وقفا و «مستقرَّ» که مرفوع است و صلا. و ترقیق «مستمرَّ» که مجرور است در حالین. و از قرار «۱» همین ضابط کَلِّی در همه اقسام مذکوره امثله متعدده مکرره و غیر مکرره استنباط و قیاس می باید کرد.

سیم: در «بمصر» به فتح و «عین القطر» به کسر تصریح نمودند، آنکه در اوّل تفخیم است و در ثانی ترقیق، به اعتبار حالت وصل.

این احکام را آت را که شرح کردیم و تفصیل نمودیم به اتفاق قراء است، غیر ورش در بعض جاها به شرط چند، و این مفصل است در محل خود، و الله اعلم.

و امّا لام: در اسم شریف الله - عزّ و جلّ - بعد از فتحه و ضمّه مفخّم است، نحو: و قال الله و اتی امر الله و غیر این در مثال تفخیم لام به هیچ حال روا نیست. از جمله

(۱) س: قراء.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۲۷

در اسم شریف بعد از کسره، نحو: «بسم الله». از ورش قاعده ای در تفخیم لام منقول است به شرط چند، که اینجا محلّ شرح او نیست. و اگر مفخّم مستعلی یا شبه مستعلی به مرّق جمع شود حقّ هر یکی دادن واجب است.

و امثله استعلا در اوّل باب گذشت و شبه استعلا، مثلاً: «حرج» و «جرح» و غیرهما. و تحفّظ تام نیز لازم است در مثل: «فرض» و «وطرا» که یک مرّق به دو مفخّم رسیده. و اگر حرف استعلا را لاحق شود به عکس سابق کمال ملاحظه در ترقیق الف می باید در یک کلمه، مثلاً:

«الصَّاعِرِينَ» (۱) و عاصف و ناضره و جیاد و البلاغ و الشَّیاطین، فملاقیه، و الکاظمین»، و همچنین مشدّد نحو: «و لا تحاضون»، و قس علیه الباقی. یا دو کلمه مثلاً- «لا- خوف، إلا- صیحه، ما ضلّ، بما غلّ، أتینا طائعين، یا قوم، فما ظنکم». و اگر الف میان دو مفخّم واقع شود، تأکید تفخیم او بیشتر است، نحو: «خاضوا، الصَّیْحَة، ضاقت، القصاص، صراط، أنصار، راق، فرارا، قرارا» و همچنین تا آخر امثله، به خلاف غیر الف که تلخیص آن از دو مفخّم واجب است، مثل: «خلق، و رزق، و صدق، و صبر، و غسق، و قمطیرا» الی آخره. و مخفی نماند که الف در مثل: «السَّراء» و «الضَّراء» مفخّم است چون لا حق شبه استعلا است و اگر سابق، همان کمال ملاحظه در ترقیق مطلوب است، نحو: «و سار الأنهار، فلا رفث، إنا رسل»، و همچنین «الله» در استفهام.

باب چهارم در بیان مدّ و قصر و ذکر احکام و شرح اقسام هر یک و تعیین سبب مدّ

و قبل از این، تعریف حروف مدّ و لین در مخارج و صفات گذشت، و فرق میان مدّ و لین ایضا.

بدان که سبب مدّ خالی از آن نیست که لفظی باشد یا معنوی. و لفظی همزه است یا سکون، و همزه در سه قسم یافت می شود:

اول: متّصل، یعنی آنکه حرف مدّ با سبب که همزه است پیوسته در یک کلمه جمع

(۱) س: الساخرین.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۲۸

شود، نحو: «جاء، لثنوء و سیئت»، و وی را در اصطلاح واجب می خوانند، به واسطه وجوب مدّ در این و عدم جواز قصر از جهت اتصال مذکور. غایت ما فی الباب مراتب کشش وی میان قراء به تفاوت است و کمتر از مقدار یک الف و نیم نمی باشد. چون

کمتر از این مقدار قصر است، که او مدّ طبیعی است. اکنون وجود همزه موجب زیادتی کشش است و مذاهب قراء در تفاوت مراتب در جای دیگر مشروح است.

دویم: منفصل، یعنی آنکه هر یک از حرف مدّ و سبب جدا باشند، اکنون حرف در آخر کلمه اولی است و همزه در اوّل کلمه ثانیه، نحو: «بما أنزل، قالوا أمّا، فی اذانهم».

مقدار این باز میان قراء تفاوت دارد. و از شرح مذکورین، وجه تسمیه هر یک معلوم شد.

و در این دو قسم مقدار مدّ عاصم از غیر شاطیبه چهار الف است و از شاطیبه آنچه ما نقل داریم دو الف.

سیم: بدل، مثل: «اتی، اوتی، ایتاء»، یعنی آنکه در اصل در هر کلمه از اینها و امثال اینها توالی دو همزه بود و از جهت ثقل اجتماع همزین، ثانیه ساکنه را به جنس حرکت اولی قلب نمودند. پس الف و واو و یاء سواکن بدل همزه محذوفه اند. این تعلیل در علم صرف مسطور است و وجه تسمیه در اصطلاح این است. و به حسب لغت وی را متصیل می توان گفت، که حرف و سبب در یک کلمه اند، غایتش سبب بر حرف مقدم است، به عکس اوّل و ثانی. و در این ثالث به جز نافع را به روایت ورش از طریق از رِق مدّ نیست، توسط هم دارد. و مقدار مرتبه مدّ که اینجا مذکور است، سه الف است. و گاهی لفظ «طول» را بر وی اطلاق می کنند، و مقدار توسط دو الف، و قصر همان مدّ طبیعی است، و همیشه این مصطلح است.

و سکون دو قسم است:

اوّل: لازم، یعنی آن ساکن واقع بعد از حرف مدّ،

سکون او لازم است که در حال وقف و وصل متغیر نشود اصلاً. و این دو نوع است: مشدّد، نحو: «دأبه، ن و القلم، یس و القرآن الحکیم»، به ادغام نون در واو در هر دو مثال عاصم را از روایت شعبه است و موافقان او، و غیر مشدّد، نحو: «ص و ق» و به اظهار نون در دو مثال مذکورین از روایت

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۲۹

حفص و موافقان او. و مثال هر دو در کلمه «الم» واقع شد. و در این قسم مدّ سه الف است، قدر مشترک برای جمیع قراء. قاضی زکریّا به این تصریح نمود بر شرح منظوم جزریه «۱»، و نقل کردم از روایت دیگر قدر دو الف از برای همه، اما متروک است و اینچنین از شیوخ خود نقل داریم. و لفظ عین در دو جا، «کهیص» اوّل مریم و «حمعسق» اوّل شوری اگر چه از این قبیل است، یعنی ساکن لازم در حالین دارد، اما بعد از حرف لین است. اکنون برای همه طول و توسط است از کتاب شاطیبه، و هر سه یعنی مدّ و توسط و قصر در نشر «۲» و تقریب برای همه منقول است.

دویم: عارضی، و این هم دو نوع است: عارضی به وقف، مثل: «الرّحمن، المفلحون، نستعین». چون آخر کلمه جهت وقف ساکن می شود، کشیدن حرف مدّ برای التقاء ساکنین رواست، و در این هر سه وجه مجوّز است جهت همه. و یا حرف لین مثل:

«الخوف، و کیف، این، الحسنین». این سه گونه هم برای همه رواست. و اینجا عدم مدّ راجح است و عارض به غیر وقف، مثلاً به ادغام کبیر در

مذهب ابو عمرو و يعقوب، اين هم با حرف مدّ، نحو: «قال لا، نقول لجهنّم، ثمّ قيل لهم، مع الأبرار ربّنا، و يستحيون نساء كم، الرّحيم مالک»، و امثال اينها، و با حرف لين، نحو: «الموت، تحبسونهما، حيث ثقتموهم». و در اين دو قسم عارض به غير وقف هم آن سه وجه مجوّز است.

اين پنج قسم همه بر مدّ طبيعي متفرّع اند كه اصل اقسام است و قصر را بر او اطلاق مي كنند. و طبيعي به طبيعت منسوب است، چون مادام كه سبب پيدا نيست، طبيعت زياده كاهش نمي طلبد، و اصلي و ذاتي نيز مي نامند و وجه تسميه ظاهر است.

اكنون شش قسم به هم رسيده: طبيعي و متّصل و منفصل و بدل و لازم و عارض. و به اعتبار تعدّد هر يكي از لازم و عارض، و نظر به حرف مدّ و لين در هر يكي يازده است.

اكنون لازم مشدّد و غير مشدّد و حرف لين در لفظ، و عارض به وقف با حرف مدّ و لين و به غير وقف هم اينچنين است. به اعتبار اينها به يازده مي رسد. يك قسم ديگر هست كه

(۱) صفحه ۳۵۸.

(۲) النشر في القراءات العشر، تأليف الحافظ ابي الخير محمد بن محمد الدمشقي مشهور به ابن جزري متوفاي سنه (۸۳۳ هـ. ق).

مراديه (گنجينه بهارستان ۱)، ص: ۱۳۰

خاصّه ورش است. در حالين قاعده او اين است كه هر جا واو ساكن و ياء ساكن ما قبل فتحه باشد و ما بعد همزه، مثل: «السوء و سواه و كهيه»، و امثال اينها، طول و توسط دارد و در وقف سه وجه از براي همه. و اينجا جهت وجود همزه مدّ راجح است.

و سبب

معنوی مدّ مثل: «لا ریب و لا جرم و لا مردّ»، در مذهب حمزه، یعنی کشش در این قسم، جهت مبالغه است در نفی. و از این جمله کافی است کلمه توحید «لا اله الا الله». بنابر این جماعتی از قراء که قصر فقط دارند در منفصل، مثل ابن کثیر و ابو جعفر و سوسی، یا مدّ و قصر هر دو، مثل قالون و ورش از طریق اصفهانی و ابو عمرو از روایت دوری و یعقوب بکماله هر گاه به کلمه توحید می رسند، پیش ایشان مدّ اولی است جهت تعظیم و مبالغه در نفی [با] وجودی «۱» که از قسم منفصل است. و به اعتبار تعدّد معنوی، دو نوع می شود، اگر چه گفتیم یک نوعش داخل منفصل است، اما مغایرت به ادنی ملابسه کافی است. اکنون اقسام مدّ و انواعش به چهارده می رسد و در هیچ جا تفصیل به این عنوان نیست.

و می توان گفت: قسم مدّ سه عدد می باشد: لازم و واجب و جایز. آنچه ان «۲» که جزری در منظومه خود گفته:

و الممدّ لازم و واجب اُتی و جائز و هو قصر ثبتا پس لازم شامل مشدّد و مخفّف است و لفظ عین. و واجب متّصل است اصطلاحاً، و جایز تحت او ده عدد مندرج است: منفصل و بدل و عارض به چهار نوعش، و معنوی به دو نوعش، و آنکه خاصّه ورش است، و طبیعی که اصل اقسام است، به طریق التزام موجود است.

باب پنجم در ذکر احکام نون ساکنه و تنوین

مخفی نیست که فرق میان نون ساکنه و تنوین به حسب خطّ است و در لفظ هر دو

(۱) س: وجود.

(۲) نسخه «د» از اینجا تا کلمه هفدهم باب نهم افتادگی دارد.

مرادیه (گنجینه)

یکی. و نون ساکنه در اسم و فعل و حرف می باشد در وسط کلمه و در آخر کلمه، و تنوین خاصه اسم است در آخر کلمه فقط. و این هر دو را با بیست و هشت حرف ملاقات می شود، ما عدای الف ساکنه که محال است. اکنون با حروف معدوده چهار حکم دارد:

اول: اظهار، نزد حروف حلق سته «اهعحخغ» و این شش حرف با نون ساکنه در یک کلمه و دو کلمه می باشد و با تنوین، بنابر آنچه مذکور شد، در دو کلمه فقط. و امثله به ترتیب شمرده می شود: «ینئون، من آمن، عذاب أليم، ینهون، إن هذا، فریقا هدی، أنعمت، من عمل، حکیم علیم، و انحر، من حمل، علیم حکیم، و المنخقه، و ان خفتم، علیما خبیرا، فسینغضون، من غیرکم، عفوا غفورا»، و این حکم- یعنی اظهار- نزد هر دو مجمع علیه است، ألما آنچه از ورش و هر که موافق اوست نقل کردند، که نقل حرکت همزه به ساکن قبلها می کند و حذف همزه می نماید، و این در جای خود مشروح است.

دویم: ادغام، در شش حرف «یرملون» اما در دو کلمه می باشد، خواه نون ساکنه و خواه تنوین. و امثله این است: «فمن يعمل، خیرا یره، من ربهم، غفورا رحیما، من مضلّ، کثیبا مهیلا، من لدنه، هدی للمتّقین، من وال، مرضا و لهم، من ناصرین، نار نور»، و اگر در یک کلمه نون به یاء رسد یا واو، ادغام جایز نیست به اجماع، و این در چهار کلمه است فقط در قرآن: «دنیا، بنیان، قنوان، صنوان»، و تعلیل نموده اند آنکه اگر مدغم شود به یاء مشدده می ماند، اکنون معنی

اول فهم نمی شود، به خلاف آنکه در دو کلمه باشد که معنی تغییر نمی یابد.

سیم: قلب، نزد یک حرف است که باء یک نقطه باشد، مثلاً: «أنبؤنی، من بعد، علیم بالمتّقین». نزد باقی حروف که پانزده است: «ت، ث، ج، د، ذ، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ف، ق، ک» و امثله اش این است: «أنتم، من تاب، عمد ترونها، الأنتی، من ثمره، قولاً- ثقیلاً- تنجیکم، من جاء، رطباً جتياً، أنداداً، من دابّه، كأساً دهاقاً، و انذر، من ذهب، قریباً ذاقوا، أنزل، من زوال، صعیداً زلقاً، أنسانیه، من سبأ، بشراً سویاً، أنشأ، من شاء، جباراً شقیّاً، المنصورون، و لمن صبر، جمالت صفر، منضود، من ضلّ، و کلاً ضربناً، و انطلقوا، من طین، ماء طهوراً، أنظرنی، من ظلم، ظللاً ظلیلاً، فانفلق، فان فاءت، شیئاً فریاً، منقلباً،

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۳۲

من قبل، شیئاً قلیلاً المنکر، و من کان، کتاب کریم»، و از امثله قلب و اخفاء معلوم شد اکنون نون ساکنه در هر دو به طریق اظهار است، و تنوین مشخص شد که در دو کلمه است مطلقاً. و غنه در قلب و اخفاء بالتمام برای همه قراء ثابت است، خواه نزد نون یا تنوین، و در چهار از ادغام ایضاً، ما عدای لام و راء، و نزد واو و یاء به مذهب حمزه از روایت خلف بر طرف است، و در اظهار غنه نیست.

تنبیهات «۱» اول: غنه در حروف ادغام ماعدای راء و لام است برای همه، و عدم غنه، خلف را نزد واو و یاء. و اینچنین نزد اظهار مطلقاً برای همه به اجماع است از کتاب شاطیبه «۲» و تیسیر «۳». و شیخ

جزری در راء و لام از مشایخ خود نقل غنّه کرده، به بعض قراء و بعض روات اسناد نموده به تفصیل چند و این سخن را قوت داد، و غین و خاء معجمتین را داخل اخفاء کرده، به ابو جعفر اسناد نمود، و از بعض روایات به قالون هم. و خلاف در بعض مواضع از ابو جعفر نقل کرده.

دویم: اشارت به این رفت که نون و تنوین در خطّ مختلف اند و در لفظ متّحد، بنابر این مخرج هر دو یکی است. و چون از مخرج حروف حلق هر دو را دوری واقع است، اظهار واجب بود، خصوصا ماعدای غین و خاء معجمتین که آنها دورتراند. و از حروف ادغام قرب تمام است، ادغام واجب گشت، خصوصا لام و راء، که مخرج این هر دو با نون یکی است به مذهب قراء، و در باب مخارج گذشت. و واو متحرّ که شفویه و یاء متحرّ که، که از وسط لسان است، نون را در میان دارند و میم را با واو متحرّ که اشتراک در مخرج هست و با نون اشتراک در استحقاق غنّه. و چون نون و تنوین را با حروف اخفاء حدّ وسط است، نه دوری حروف [حلق] و نزدیکی حروف ادغام، اکنون هر سه ایشان میان مانده است،

(۱) س: تنبیها.

(۲) حرز الأمانی و وجه التهانی معروف به قصیده شاطبیه، تألیف امام ابو القاسم بن فیره بن خلف بن احمد الضریر الشاطبی اندلسی (۵۳۸-۵۹۰ ه. ق).

(۳) التیسیر فی القراءات السبع، تألیف امام أبو عمرو عثمان بن سعید دانی (۳۷۱-۴۴۴ ه. ق).

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۳۳

نه اظهار و نه ادغام. و قلب نزد باء موّحده

به میم، که میم را با نون برادری است، از رهگذر اشتراک در غنّه و اشتراک باء و میم در مخرج، بنا بر این سلیقه اقتضای غیر از این نداشت.

سیم: ابو عمرو الدانی، که مقتدای علمای اجلای این فنّ است، نون ساکنه را از یرملون اخراج کرده و حروف ادغام را در «لم یرو» جمع نموده، پنج شمرد و تصریح نمود به این مضمون که، قراء حرف ششم می شمارند که نون است و نون را در قطار اینها شمردن معنی ندارد، به واسطه آنکه نون که با نون ملاقات شود داخل مثلین است. و این سخن در نهایت قوّت است.

چهارم: معنی هر یکی از اظهار و قلب ظاهر است و به حسب لغت اظهار ضدّ اخفاء است، زیرا که آن آشکار نمودن است و این نهان کردن. اما به حسب اصطلاح این فنّ اشارت رفت که مخفی میان مظهر و مدغم است. مانند ادغام، در اصل لغت معنی او این است که چیزی را در چیزی پنهان کنند که آن چیز ناپدید گردد، و این مرادف اخفاء لغوی است. مثلاً میان عرب مشهور است که «أدغمت اللجام فی فم الفرس» یعنی لگام را در دهن اسب پنهان کردم، به معنی نهادم. و بعضی اهل لغت گفتند: دغم مصدر به معنی تغطیه یعنی پوشانیدن. اکنون به حسب اصطلاح ظاهر است که حرف اوّل در دویم نهان می گردد و در این باب سخن به جاهای دیگر می کشد، اما جهت اختصار به این اکتفا رفت.

باب ششم در ذکر احکام میم ساکنه

بدان که میم ساکنه را نزد بیست و هشت حرف، ما عدای الف ساکنه، سه حکم است:

اظهار و اخفا و ادغام. اظهار نزد بیست

و شش حرف است و اخفا نزد باء موخده و ادغام نزد میم، و این اخیر داخل قسم مثلین است، مثلاً: «لکم میعاد» و «أم من» آنجا که در رسم خط مفصول است. و اخفاء نزد باء مختلف فیه است، مثلاً: فاحکم بینهم

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۳۴

بالقسط «۱» اما اکثر بر این اند و ابو عمرو دانی و شیخ جزری این را ترجیح دادند. و بعضی گفته اند که به طریق بیست و شش حرف دیگر اظهار می باید، و این ضعیف است. و به حسب سلیقه اخفاء آسان تر است و خفت مطلوب است. و امثله آن بیست و شش حرف اینک به ترتیب است: «هم أحسن، لکم تحله، یمیتکم ثم، لهم جنات، علیکم حجه، فیهم خیرا، علیهم دائره، لهم ذکرا، لهم رکزا، منهم زهره، فاتخذتموهم سخریا، کنتم شهداء، علیهم صلوات، علیهم ضدا، منهم طائفه، لا- یصیبهم ظمأ، فضلتکم علی، منهم غیر، لهم فیها، أمانتهم قل، رسولکم کما، منهم لیکتمون، مسیتهم نفعه، علیکم و لا- نساء کم هن، هم ینصرون».

و مخفی نماند که غنه در اخفا و ادغام ناچار است. و از جمله حروف بیست و شش، نزد فاء و واو مبالغه در اظهار بیشترک می باید. و به این مضمون در منظومه شیخ جزری اشارت کرده، بعد از آنکه بیان اخفاء نزد باء نمود و ترجیح به این داد و گفت:

و أظهر منها عند باقی الأحراف و احذر لدی واو و فاء إن تختفی این مثالهای میم جمع است. و میم غیر جمع مثلاً:

«کم أتیناهم، أم تقولون، أم جاءهم، أم حسبتم، أم خلقوا، أم زاغت، أم عندهم، أم کان، أم لم، فأقم وجهک، ألم «۲» یعدکم»،
و همچنین تا

آخر. و از این قسم مثال باء و میم گذشت.

این امثله مذکوره همه در دو کلمه است، و در یک کلمه مثلاً: «تمترون، أمثالکم، همسا، أمشاج، الأمر، رمزا»، و همچنین تا آخر حکم یکی است. و در نحو: «أمواتا» همان مبالغه مطلوب است و نحو «دمر» و آنجا «امن» که موصول است. میم مشدد حکم مثلین است، و مثال باء در یک کلمه نیست. و هر مثالی که مذکور نشد، تتبع و استقراء بیاید کرد، اگر در قرآن مجید موجود است فهو المطلوب و الا از خارج پیدا کرد.

باب هفتم در بیان حروف شمسیه و قمریه

مخفی نماند که لام تعریف با بیست و هشت حرف مذکوره، یعنی غیر از الف ساکنه،

(۱) مائده / ۴۲.

(۲) س: ام لم.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۳۵

ملاقات می کند. اکنون نصفش شمسیه است و نصف دیگر قمریه. و لام تعریف در هر یک از حروف شمسیه مدغم می شود. و اکنون حروف شمسیه چهارده عدد است: «تاء دو نقطه و ثاء سه نقطه و نون و لام» و این داخل قسم مثلین است. و ده عدد دیگر به ترتیب شمرده از دال مهمله تا ظاء معجمه: «د-ذ-ر-ز-س-ش-ص-ض-ط-ظ» و امثله شمسیه: «التَّوَاب، الثَّوَاب، الدَّهْر، الذَّكْر، الزَّاهِدین، السَّاجِدین، و الشَّمْس، الصَّیَّام، و الضَّرَّاء، الطَّالِب، الظُّلَمَات، اللَّاعِنون، النَّاس». و در هر یک از حروف قمریه چهارده عدد مظهر می شود: «همزه و باء موخَّده و جیم و حا و خا و عین و غین و فا و قاف و کاف و میم و واو و هاء و یاء»، مثلاً: «الأرض، البرق، الجمع، الحد، الخلق، العلم، الغیظ، الفضل، و القمر، الكتاب، المهیمن، الوارثون، الهون،

اليوم». و وجه تسميه به تأمل ظاهر است، آنکه در لفظ «و الشمس» چون لام در شين مدغم می شود، هر چه از اين قبيل است به وی نسبت نمودند، و در لفظ «و القمر» چون مظهر است، باقی اخوات وی از امثله به او منسوب است و اين تسميه اتفاقاً میان سلف و خلف شهرت يافت. و اگر نه عوض شمسيه، دنياويه می توان گفت و عوض قمریه، اخرويه نسبت به کلمه «الدنيا» و «الآخره»، سمائيه و ارضيه نسبت به لفظ «السما» و «الأرض»، و حروف الملائکه و الشياطين مثلاً، حروف الجنة و النار و بدین قیاس.

باب هشتم در بیان هاء ضمير

بدان که هاء ضمير، که خاصّه واحد مذکر غایب است، در اسم و فعل و حروف می باشد. و این دو نوع است: مضموم و مکسور، و ما قبل او حرکات ثلاث یا سکون. و ساکن حرف صحیح می باشد و حرف عله. و ما قبل حروف عله، مدّ و لین ایضاً، مثلاً:

«فله أجره عند ربّه، و علّمه، فيجعله، رسالته، فأجره، و هداه، عقلوه، فيه، و شروه، عليه».

و نظر به ما قبل و ما بعد وی از چهار قسم بیرون نیست:

اول: ما قبل و ما بعد متحرّک. این چنین که در بعض امثله مذکوره است.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۳۶

دویم: عکس این است، یعنی ما قبل و ما بعد هر دو ساکن، مثل: «يعلمه الله»، و «يأتيه الموت».

سیم: ما قبل متحرّک و ما بعد ساکن، مثل: «و يعلمه الكتاب»، «به الله».

چهارم: عکس این، مثلاً: «فحملته فانتبذت»، «فيه هدى».

اکنون در اول اشباع است به اجماع قراء «۱» و اهل عربیت، و در ثانی و ثالث عدم اشباع، اینچنین است. و در رابع

اشباع خاصه ابن کثیر است در جمیع قرآن. امّا عاصم در یک جا از روایت حفص موافقت نموده و آن «فیه مهانا» در فرقان است.

از «۲» قسم اوّل چند حرف مستثنی می شود:

اوّل: «۳» آنکه متّصل شده باشد به فعل معتل ناقص که لام او به علت جزم محذوف است، و این شانزده جا واقع است: یوّده الیک، و لا یوّده الیک در آل عمران: «۴» نؤته منها در آل عمران «۵» دو جاست و در شوری «۶» یکی، نوله و نصله هر دو در نساء «۷»، أرجه در اعراف «۸» و شعراء «۹»، و من یأته در طه «۱۰»، و یتقه در نور «۱۱»، فألقه در نمل «۱۲»، یرضه در زمر «۱۳»، یره دو حرف «۱۴» است در إذا زلزلت، آن لم یره در بلد. از این شانزده «یوّده» و «نؤته» و «أرجه» و «یره» مکررند و ده دیگر غیر مکرر. و مذهب عاصم در هر دو «یوّده» و هر سه «نؤته» و «نوله» و «نصله» هر دو اسکان هاء از روایت شعبه و اشباع از حفص، و «ارجه» به اسکان بی همزه میان جیم و هاء بکماله، و «من یأته» اشباع بکماله «۱۵» ایضا، و «یتقه» به کسر قاف و اسکان هاء شعبه است و عکس این حفص، و «فألقه» به اسکان بکماله، و «یرضه» به ضمّ هاء و اشباع بکماله ایضا. و دو حرف «یره» به اشباع اینچنین است ایضا، و «آن لم یره» که در بلد است به اشباع بی خلاف است از شاطیبه و تیسیر، و اشباع او و اسکان هر سه در نشر و تقریب

(۱) س: قرات.

(۲) س: + پنجم.

(۳) س: ششم.

(۴) آیه

(۵) آیه ۱۴۵.

(۶) آیه ۲۰.

(۷) آیه ۱۱۵.

(۸) آیه ۱۱۱.

(۹) آیه ۳۶.

(۱۰) آیه ۷۵.

(۱۱) آیه ۵۲.

(۱۲) آیه ۲۸.

(۱۳) آیه ۷.

(۱۴) زلزله / ۸-۷.

(۱۵) س: بکما.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۳۷

منقول است.

دویم: لفظ «بیده» در چهار جا است. در بقره: بیده عقده النکاح «۱»، و إلا من اغترف غرفة بیده «۲» دو موضع است، قل من بیده «۳» در مؤمنون «۴»، فسبحان الذی بیده در یس «۵» است.

سیم: لفظ ترزقانه در یوسف «۶».

چهارم: لمن خشی ربه آخر «لم یکن» «۷».

شیخ جزری در لفظ «بیده» و «ترزقانه» و «رَبَّه» اختلاس را از بعضی راویان نقل کرده، اگر چه خلاف قیاس است. و اللّٰه اعلم.

و بیان مخرج و صفت هر یکی گذشت. اکنون ملاحظه هر یک به حسب صفت و مخرج واجب است جهت دفع اشتباه تا معنی متغیر نشود. از جمله کلمه بضنین «۸» در کورت، بعضی به ضاد و بعضی به ظا خواندند، و معنی هر یکی جدا است. لا جرم فرق میان هر دو ضروری است. و همچنین در ضل من تدعون «۹» و ظل وجهه مسودا «۱۰» اول به معنی نایافت شد و ثانی یعنی همیشه پهلوی هم واقع می شوند. اکنون ملاحظه بیشتر لازم است، مثل: أنقض ظهرك «۱۱». خصوصا که تشدید در یکی باشد یا هر دو، مثل: بعض الظالمین «۱۲»، بعض الظالم «۱۳» و به همین مضمون شیخ جزری اشارت نموده گفت:

و إن تلاقی البیان لازم و أنقض ظهرك بعض الظالم

(۱) آیه ۲۳۷.

(۲) آیه ۲۴۹.

(۳) مؤمنون / ۸۸.

(۴) س: مؤمنین.

(۵) آیه ۸۳.

(۶) آیه ۳۷.

(۷) بینه / ۸.

(۸) تکویر / ۲۴.

(۹) اسراء / ۶۷.

(۱۰) نحل / ۵۸.

(۱۱) شرح / ۳.

(۱۲) انعام / ۱۲۹.

(۱۳) فرقان / ۲۷.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۳۸

ظا چون مضبوط و مشخص شود، ما عدای او همیشه ضاد است. و آنچه در قرآن مجید- شرفه الله و عظمه- از ظاآت آمده در سی عدد باب محصور است. به ترتیب مذکور می شود آنچه آنچنان که در کتاب عزیز است به حسب سور و آیات، من اوله إلی آخره، بی تقدیم و تأخیر مرتب است:

اول: عظمت، به معنی بزرگی، مثلا: «العلی العظیم» و از این باب بسیار است. اول جای که واقع شد و لهم عذاب عظیم در سوره بقره «۱».

دویم: ظلمه، به معنی تاریکی، و از این هم بسیار است. حرف اول و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون در بقره «۲».

سیم: ظلم، به معنی جور و تعدی ضد عدل و انصاف است، و از این نیز بسیار آمده.

موضع اول فتکونا من الظالمین در بقره «۳».

چهارم: ظن، یعنی گمان، و متصرفات این متعدّد واقع است. اول موضع الذین یظنون أنهم ملائقوا ربهم در بقره «۴» و کلمه بضنین «۵» مذکور شد که به ضاد و ظا خواندند. اکنون به ظا از این باب است یعنی گمان بر، و به ضاد یعنی بخیل، هر دو بر وزن فعیل به معنی فاعل است.

پنجم: نظر، به معنی دیدن، و متصرفات این هم بسیار است. اول حرف و أنتم تنظرون در بقره «۶». و امّا سه حرف از این باب مستثنی است: «ناضره» اولی در قوله- عزّ و جلّ-: وجوه یومئذ ناضره، إلی ربها ناظره در سوره قیامت «۷»، و ناظره ثانیه از این باب است، و لقیهم نضره و سرورا در هل أتی «۸» تعرف فی وجوههم نضره النعیم در مطفّین «۹»، این هر سه از نضارت به ضاد

است، به معنی خوبی و تازه رویی.

ششم: ظلّ، بکسر ظا به معنی سایه، و از این باب چند جا هست. اوّل و ظلّنا «۱۰» علیکم الغمام در بقره «۱۱»، یعنی او را بر شما سایه کردیم، در قصّه قوم موسی. و «ظلیلا»

(۱) آیه ۷.

(۲) آیه ۱۷.

(۳) آیه ۳۵.

(۴) آیه ۴۶.

(۵) تکویر / ۲۴.

(۶) بقره / ۵۰.

(۷) قیامه / ۲۳.

(۸) انسان / ۱۱.

(۹) آیه ۲۴.

(۱۰) س: فظللنا.

(۱۱) آیه ۵۷.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۳۹

از این باب است در قوله تعالی: ظلا- ظلیلا- در نساء «۱» از برای مبالغه. و «ظله» دو جا واقع است: كأنه ظله در اعراف «۲» و عذاب یوم الظله در شعراء «۳» تحت این باب مندرج است. و جمع «ظله»، «ظلل» است، مثلا: فی ظلل من الغمام در بقره «۴»، موج کالظلل در لقمان «۵»، من فوقهم ظلل من النار و من تحتهم ظلل در زمر «۶». و «ظلال» جمع «ظلّ» است، مثلا: فی ظلال علی الأرائک در یس «۷»، فی ظلال و عیون در مرسلات «۸».

هفتم: وعظ، به معنی نصیحت و پند دادن است، و این معدود چند است: اوّل و موعظه للمتقین در بقره «۹». و از این باب یک حرف مستثنی است. قوله تعالی: الذین جعلوا القرآن عضین در حجر است «۱۰»، جمع «عضه» به ضاد است. نقل کرد صاحب

صحاح از کسائی آنکه «عضه» به معنی کذب و بهتان است. و جای دیگر در تفسیر این آیه گفتند: «عضین» جمع «عضه» به معنی فرقه، یعنی گروه. و ملخص کلام آنکه حقّ تعالی این آیه را در باب جماعتی فرمود که ایمان به قرآن نیاوردند و آن را گروه گروه کردند «۱۱»، که بعض

دروغ است و بعضی سحر «۱۲» و بعضی شعر و همچنین لعنه الله علی الکاذبین «۱۳».

هشتم: ظهور، به معنی آشکارا، ضدّ خفا یعنی نهان بودن، و ظاهر ضدّ باطن از این باب است، نحو: و ذروا ظاهر الاثم «۱۴» و باطنه «۱۵». و از این کلمه چند نازل شده. اول تظاهرون علیهم بالاثم و العدوان در بقره «۱۶».

نهم: ظهر، به معنی پشت، و از این معدود چند است. اول کتاب الله وراء ظهورهم در بقره «۱۷»، و بیشتر به صیغه جمع آمده.

دهم: انظار، به معنی مهلت دادن است، و متصرفات وی خاصّه از باب افعال است

(۱) آیه ۵۷.

(۲) آیه ۱۷۱.

(۳) آیه ۱۸۹.

(۴) آیه ۲۱۰.

(۵) آیه ۳۲.

(۶) آیه ۱۶.

(۷) آیه ۵۶.

(۸) آیه ۴۱.

(۹) آیه ۶۶.

(۱۰) آیه ۹۱.

(۱۱) حاشیه نسخ اساس: ساختند.

(۱۲) س: سخر.

(۱۳) آل عمران / ۶۱.

(۱۴) س: الاسم.

(۱۵) انعام / ۱۲۰.

(۱۶) آیه ۸۵.

(۱۷) آیه ۱۰۱.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۴۰

معلوم و مجهول، و چند جا واقع است. اول لا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینظرون در بقره «۱».

یازدهم: حفظ، یادداشتن، ضدّ نسیان که موجب فراموشی است. [و از این کلمه چند جا] منزل است جای اول حافظوا علی الصلوات و الصلوه الوسطی در بقره «۲».

دوازدهم: عظم، به معنی استخوان، جمع وی عظام است: استخوانها، و از این چند عدد آمده است. اول إلی العظام کیف ننشزها در بقره «۳».

سیزدهم: کظم، فرو نشاندن قهر است.

چهاردهم: غیظ، یعنی قهر. قوله تعالی: و الکاظمین الغیظ در آل عمران «۴» است. از لفظ اول، اول کلمه در [آل عمران] است و باقی معدود چند است. و از لفظ ثانی اول مواضع من الغیظ، موتوا بغیظکم هم در این سوره «۵».

و از این لفظ ثانی چند جا هست. اما دو کلمه از این مستثنی است: قوله تعالی: و غیض الماء در هود «۶»، و ما تغیض الأرحام در رعد «۷»، تصریح نمودند آنکه هر دو از «غیض» به ضاد به معنی نقصان است. اکنون «و غیض الماء» یعنی آب کم شد و در زمین فرو رفت، و «ما تغیض الأرحام» یعنی آنچه کمی کند ارحام، به قرینه «و ما تزداد». و به این اشارت نمود شیخ جزری که «و الغیظ لا الرعد و هود قاصره».

پانزدهم: فظ، از فظاظه به معنی جلافه، ضدّ ملایمت.

شانزدهم: غلظت و غلاظت، به معنی شدت، ضدّ مهربانی است. قوله تعالی در آل عمران و خطاب به پیغامبر است صلی الله علیه و آله: و لو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك «۸» یعنی اگر جلف سنگدل می بودی همه از گرد و کنار تو متفرّق شدند و از هم پاشیدندی. و از لفظ اول همین کلمه منزل است. و از لفظ ثانی چند جا هست. اول «غليظ القلب» که در آیه کریمه است. و «لانفضوا» به ضاد، انفضاض ضدّ اجتماع است.

هفدهم: حظّ، مرادف نصیب، به معنی بخشش است. و از این چند کلمه معدود است:

(۱) آیه ۱۶۲.

(۲) آیه ۲۳۸.

(۳) آیه ۲۵۹.

(۴) آیه ۱۳۴.

(۵) آیه ۱۱۹.

(۶) آیه ۴۴.

(۷) آیه ۸.

(۸) آیه ۱۹۵.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۴۱

اول: یرید الله ألا- يجعل لهم حظا في الآخرة در آل عمران «۱». و آنچه از این باب واقع شد، اسم است. و آنچه فعل آمده مقارب این باب به ضاد در سه جا:

اول: و لا يحض على طعام المسكين در الحاقه «۲».

علی طعام المسکین «۳» به غیب و خطاب، «و لا- تحاضون» به خطاب، و بعد از حاء مفتوحه الف هست. اکنون مدّ لازم است. این سه قراءت منقول است در و الفجر.

سیم: و لا یحض علی طعام المسکین در ماعون «۴».

این سه جا به معنی تحریرض است- به ضاد- بر فعل آن چیز، یعنی باعث بودن بر طعام مسکین.

هجدهم: ظفر، یعنی ناخن، و در این سه لغت است: اسکان فاء، با ضمّ و کسر ظاء، و ضمّ هر دو، از این باب یک حرف فقط در قرآن است: قوله تعالی: حرّما کل ذی ظفر در انعام «۵»، اما ضمّ هر دو به اجماع قراء است.

نوزدهم: انتظار، یعنی ترقّب نمودن و منتظر بودن چیزی را، و از این چند حرف هست. اوّل حروف قل انتظروا انا منتظرون در انعام «۶».

بیستم: ظمأ، مرادف عطش است، یعنی تشنگی، و از این باب سه جا واقع است:

لا یصیبهم ظمأ در آخر براءه «۷»، و أنك لا تظمؤا فیها در آخر طه «۸»، یحسبه الظمئان ماء در وسط نور «۹».

بیست و یکم: ظلّ، فعل ماضی است به معنی «دام»، یعنی همیشه هست اینچنین، مثلاً:

ظل وجهه مسودا در نحل «۱۰» و زخرف «۱۱»، یعنی همیشه رو سیاه مانده. و متفرقات وی نه است:

اوّل: فظّلوا فیه یعرجون در حجر «۱۲».

(۱) آیه ۱۷۶.

(۲) آیه ۳۴.

(۳) فجر / ۱۸.

(۴) آیه ۳.

(۵) آیه ۱۴۶.

(۶) آیه ۱۵۸.

(۷) آیه ۱۲۰.

(۸) آیه ۱۱۹.

(۹) آیه ۳۹.

(۱۰) نحل / ۵۸.

(۱۱) زخرف / ۱۷.

(۱۲) آیه ۱۴.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۴۲

دویم: لظلوا من بعده یکفرون در روم «۱».

سیم: ظل وجهه مسودا در نحل «۲» و زخرف «۳».

چهارم: ظلت علیه عاکفا در طه «۴».

پنجم: فظلت

أعناقهم لها خاضعين «۵».

ششم: فظلل لها عاكفين هر دو در شعرا «۶».

هفتم: فيظللن رواكد «۷» در حم عسق.

هشتم: فظلمتم تفكهون «۸» در واقعه.

آنچه در قرآن مجید واقع است همین است و استیفای امثله نمودیم در این باب جهت توضیح، چون متصرفات او مشتبه اند، خصوصا کسی را که علم صرف نداند. و ما عدای اینها به ضاد است، مثلا: «فقد ضلّ» یعنی به تحقیق گمراه شد، «و أضلّ» گمراه گردانید.

«یضلّ» بفتح یاء، گمراه می شود، و به ضمّ یاء، گمراه می کند و می گرداند. «ضلّوا و أضلّوا» گمراه گشتند و کردند. «ضلال و ضلاله» هر دو به معنی گمراهی و متصرفات وی، و هر چه از این قبیل است و به حسب معنی نزدیک باشد. مثل «ضلال» در قوله تعالی:

فی ضلال و سحر «۹» به معنی هلاک است. ضلّ سعیههم «۱۰» یعنی باطل و ضایع گشت سعی ایشان. «و أضلّ أعمالهم» باطل و ضایع گردانید عملهای ایشان را، چون آن سعی و عمل از برای خدای - عزّ و جلّ - نبود. ضلّ من تدعون «۱۱» یعنی نیافت شد. و وجدك ضالا «۱۲» یعنی متحیرا، از حیرت، سرگردانی است. قالوا ضلوا عنا «۱۳» یعنی غایب گشتند از ما. لا یضل ربی «۱۴» غایب نمی شود و همچنین.

بیست و دویم: ظعن، مرادف رحیل، یعنی کوچ کردن ضدّ اقامت به معنی درنگ، و از این باب یک حرف فقط در جمیع قرآن است: یوم ظعنکم و یوم إقامتکم در نحل «۱۵». و

(۱) آیه ۵۱.

(۲) آیه ۵۸.

(۳) آیه ۱۷.

(۴) آیه ۹۷.

(۵) شعراء / ۴.

(۶) آیه ۷۱.

(۷) شوری / ۳۳.

(۸) آیه ۶۵.

(۹) قمر / ۴۷.

(۱۰) کهف / ۱۰۴.

(۱۱) اسراء / ۶۷.

(۱۲) ضحی / ۷.

(۱۳) اعراف / ۳۷.

(۱۴) طه / ۵۲.

(۱۵) آیه ۸۰.

مرادیه (گنجینه بهارستان

جایز است فتح و اسکان عین، دو قراءت است.

بیست و سیم: حضر، به معنی منع است، و از این باب دو صرف آمده است: و ما کان عطاء ربک محظورا در سبحان «۱»: فکانوا کهشیم المحظر در قمر «۲». و ما عدای این از حضور به ضاد است، ضدّ غایب بودن، مثلا: حاضری المسجد الحرام «۳»، ما عملت من خیر محضرا «۴»، و وجدوا ما عملوا حاضرا «۵» و امثال اینها.

بیست و چهارم: یقظه، یعنی بیداری، ضدّ خواب است، و این یک جا در کهف است:

و تحسبهم أیقاظا «۶».

بیست و پنجم: ظهر، به ضم ظاء پیشین و این دو جا است: من الظهیره و من بعد صلوه العشاء «۷» در نور است و عشیا و حین تظھرون «۸».

بیست و ششم: ظهار، به کسر ظاء، یعنی سوگند، آنکه در کتب فقه مسطور است، و از این باب سه جا واقع است. در احزاب «۹»: و ما جعل أزواجکم اللائی تظاہرون منهن أمهاتکم و در این کلمه چهار قرائت «۱۰» است: «تظاہرون» به فتح تاء خطاب و هاء ایضا، و تشدید ظاء و اثبات الف میان ظاء و هاء. «تظاہرون» به فتح هر دو ایضا، و تخفیف ظاء و اثبات الف. «تظاہرون» به ضم تاء و کسر هاء و اثبات الف. و هاء در این سه قرائت مخفّف است. «تظّھرون» به فتح تاء و تشدید ظاء و هاء مفتوحه بی الف.

و در قد سمع: الذین یظاہرون منکم من نسائهم و الذین یظاہرون من نسائهم دو صرف و در هر یکی از این، سه قرائت است: یظاہرون به تشدید ظاء و تخفیف هاء و اثبات الف.

«يُظْهِرُونَ» به تشدید هر دو، بی الف و یاء غیبیت، و هاء در این دو قراءت هر دو مفتوح است. «بظاهرون» به ضمّ یاء و کسر هاء و تخفیف هر دو و اثبات الف. و ظاء در هفت قراءت مفتوح است. و شیخ جزری این باب را در منظومه خود تحت باب هشتم از ظآت مندرج ساخت و پسرش به این مضمون تصریح نمود در شرح منظومه، و

(۱) اسراء / ۲۰. ۸

(۲) آیه ۳۱.

(۳) بقره / ۱۹۶.

(۴) آل عمران / ۳۰.

(۵) کهف / ۴۹.

(۶) آیه ۱۸.

(۷) آیه ۵۹.

(۸) روم / ۱۸.

(۹) آیه ۴.

(۱۰) س: قرآن.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۴۴

شمردن وی علی حدّه اولی است، که فرق میان هر دو واضح است.

بیست و هفتم: ظفر، به فتح ظاء و فاء، به معنی نصرت و یاری و بر دشمن غالب گشتن، و از این باب یک کلمه آمده من بعد أن أظفرکم علیهم در فتح «۱».

بیست و هشتم: لفظ، به معنی سخن، و این هم یک جا در «ق» است: ما یلفظ من قول «۲».

بیست و نهم: شواظ، یعنی زبانه آتش برافروخته که دود ندارد، و این نیز یک جا است:

در الرحمن: یرسل علیکما شواظ من نار «۳». و ضمّ شین و کسر او جایز است در قراءت.

سی ام: لظی، نامی است از نامهای دوزخ، و این دو جا است: کلا إنها لظی در معارج «۴»، فأنذر تکم ناراً تلظی در و اللیل «۵». آورده اند وجه تسمیه جهنم به این نام شلایینی و بی تابی او در سوزندگی است «۶»، نعوذ بالله منها.

اکنون ماعدای ظآت مذکوره محصوره هر چه یافت شود ضاد است.

باب دهم در بیان ادغام و اظهار

اشاره

بدان که ادغام پنهان کردن حرف اوّل که ساکن است در حرف

ثانی که متحرک است، آنچنان که ثانی یک حرف مشدد حاصل شود، و اظهار عکس این است. و ادغام بر سه قسم است: مثلین و جنسین، و این هر دو واجب است، و متقاربین، و این جایز است.

اول: مثلین، یعنی آنکه به حسب مخرج و صفت هر دو یکی باشند، و متمثلین نیز می نامند، مثل: «اذهب بکتابی، کانت تأتی، و قد دخلوا، اذ ذهب، فاجعل لی، بل لا، قل لکم میعاد، و هل لکم ممّا، فی قلوبهم مرض»، و همچنین در جمیع حروف الّا و او مدّیه و یاء مدّیه، مثل: «آمنوا و عملوا، و قالوا و هم، الّذی یزجی، فی یومین»، که صفت مدّ- یعنی آن کشش- به ادغام بر طرف می شود، به خلاف لیتین، مثل: «عصوا و کانوا، عفوا و

(۱) آیه ۲۴.

(۲) آیه ۱۸.

(۳) آیه ۳۵.

(۴) آیه ۱۵.

(۵) آیه ۱۴.

(۶) س: به این نام ... یعنی و بی تابی او در سوزید گفت.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۴۵

قالوا، و اووا و نصروا»، چون آن صفت مفقود است، ادغام واجب است. و اشارت گذشت در باب احکام نون ساکنه و آنکه بعضی «من ناصرین» را و امثاله از متمثلین شمرده اند.

دوم: جنسین، یعنی آنکه مخرج هر دو متحد باشد و صفت مختلف. اذّا اختلاف در صفات از جمیع جهات لازم نیست. و متجانسین نیز می گویند. مثل: «و قد تبین، اذ ظلمتم، اجیبت دعوتکما، فآمنت طائفه». چون مقرّر شد که مخرج تاء مثناه و دال و طاء مهملتین یکی است، و همچنین ذال و ظاء معجمتین. و لایم نزد راء، مثل: «قلّ ربّی، و بل رفعه، و بل ران» مدغم است به اجماع. بنا بر مذهب قرّاء ظاهر است،

چون پیش او از قسم متجانسین اند، و بر مذهب دیگران گفتند: چون در مخرج به غایت نزدیک حکم متجانسین دارند. و در مثال سیم از این امثله مذکوره نزد حفص عدم ادغام است، چون بر لام سکت می کنند. و دال مهمله که با تاء در یک کلمه ملاقات کند از این قسم است، مثل:

«حصدم، رددت»، و امثال این. و همچنین طاء با تاء، مثل: «بسطت، أحطت، فرطت، فرطتم»، غایه ما فی الباب این ادغام ناقص است، که اگر تاء باشد مشتبه به تاء محضه می شود. اکنون صفت استعلا و اطباق نمی ماند و تغییر معنی لازم می آید. بنابر این محذور، با ادغام مذکور آن صفت باقی ماند. اما ألم نخلقکم که در مرسلات «۱» فقط واقع است، بعضی ابقاء صفت استعلا را با ادغام واجب دانستند، و بعضی زوال صفت را.

اکنون کاف مشدده است و هر یک از این دو وجه نزد اهل این فنّ مجوز است. و اول نزد اهل بصره راجح است و ثانی نزد اهل شام. و شیخ جزری با وجود آنکه هر دو را استحسان نمود، ثانی را ترجیح داد، اما در منظومه خود اشارت مجمل کرده گفت:

و بین الإطباق من أحطت و مع بسطت و الخلف بنخلقکم وقع سیم: متقاربین، یعنی آنکه به هم نزدیک باشند به حسب مخرج فقط یا صفت فقط.

بعض قراء به ادغام خواندند و بعضی به اظهار، و این پنج نوع است:

اول: ذال إذ با شش حرف ملاقات می کند: تاء مثناه و جیم و دال مهمله و زای معجمه

(۱) آیه ۲۰.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۴۶

و سین و صاد مهملتین، نحو: «إذ تستغيثون» و «إذ جعلنا» و

«إذ دخلوا، و إذ زین» [و] «فلو لا إذ سمعتموه» و «إذ صرفنا». و اظهار نزد ما عدای این شش حرف واجب است، نحو: «و إذ اتینا»، «إذ رأی نارا»، «و إذ قال». و هر چه از امثله اتفاق افتد، به غیر از ذال و ظاء که آن داخل مثلین است و این متجانسین.

دویم: دال قد با هشت حرف ملاقات می کند: جیم و ذال و زای معجمتین و سین و شین و صاد و ضاد و ظاء معجمه، نحو: «و لقد جاء کم»، «و لقد ذرأنا»، «و لقد زیّنا»، «قد سمع»، «قد شغفها»، «لقد صدق»، «فقد ضلّ»، «لقد ظلمک». و اظهار ماعدای این هشت به اتفاق است، نحو: قد خسر، لقد رأی، قد علم، و همچنین جمیع امثله بواقی به غیر از تاء مثناه و دال که آن داخل متجانسین است و این متمائلین.

سیم: تاء تأنیث ساکنه، که در واحده مؤنث غایبه است از فعل ماضی، با شش حرف ملاقات می کند: تاء مثلثه و جیم و زاء معجمه و سین و صاد مهملتین و ظاء معجمه، نحو:

«کذبت ثمود، وجبت جنوبها، خبت زدناهم، أنبت سبع سنابل، لهدمت صوامع، کانت ظالمه»، و ماعدای این شش را اظهار لازم است نزد همه، مثلاً: «و ضربت علیهم، قالت فذلکن، فانفجرت منه»، و این چنین است باقی امثله، به جزء تاء و دال و طاء مهملتین که آن متمائلین است و این هر دو از متجانسین.

چهارم: لام هل و بل با هشت حرف ملاقات می کند: تاء مثناه و تاء مثلثه و زای معجمه و سین مهمله و ضاء معجمه و طاء و ظاء و نون، امّا تفصیل دارد. لام هل به

و لام بل با پنج عدد زاء و ضاد معجمتین و سین مهمله و طاء و ظاء. هر دو شریکند در تاء مثناه و نون، نحو: «هل تنقومون، بل تأتیهم، هل ثوب، بل زین، بل سولت، بل ضلوا، بل طبع، بل ظننتم، بل تتبع، هل نحن»، و باقی ماعدای این هشت را اظهار به اجماع است، هر چه واقع شود، مثلاً: «هل أتی، هل علمتم، بل جاء، بل فعله، بل قالوا، بل کنا». و بدین قیاس غیر از راء و لام، که این داخل مثلین است و آن متجانسین به تفصیل مذکور. و در این چهار نوع مذکور بالتمام عاصم ادغام ندارد.

پنجم: حرف چند مضبوط معدود، و آن هفده موضع است:

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۴۷

اول: باء ساکنه به سبب جزم نزد فاء، و این پنج حرف است در قرآن: أو یغلب فسوف در نساء «۱»، و إن تعجب فعجب در رعد «۲»، قال اذهب فمن در سبحان «۳» فاذهب فإن لک در طه «۴»، و من لم یتب فأولئک در حجرات «۵».

دویم: [فاء] مجزومه نزد باء، عکس آن، و آن یک حرف است: نخسف بهم در سبأ «۶».

سیم: باء ساکنه به جزم ایضا نزد میم، یک حرف است: و یعذب من یشاء در بقره «۷». این بنابر قراءت آنها که به اسکان خواندند، و عاصم با هر که موافق اوست به رفع.

چهارم: باء ساکنه ایضا در فعل امر نزد میم هم یک جا است: در هود «۸»: «ارکب معنا». و عاصم بکماله در این ادغام دارد. [و از شاطیبه و تیسیر و از تقریب نشر خلاف دارد.

پنجم: راء ساکنه، خواه در مضارع

مجزوم و خواه در امر نزد لام، نحو: نغفر لکم، فاصبر لحکم ربک و امثالها.

ششم: لام ساکنه به جزم نزد ذال یک حرف مکثرا واقع است: و من یفعل ذلک. «۹»

هفتم: ثاء مثله در مضارع مجزوم نزد ذال معجمه، و این یک حرف است: یلهث ذلک در اعراف «۱۰». و عاصم در این ادغام دارد. و از شاطیبه و تیسیر و از تقریب نشر خلاف است.

هشتم: دال مهمله مجزومه نزد ثاء مثله: «و من یرد ثواب» دو حرف است در آل عمران «۱۱».

نهم: ذال معجمه نزد تاء مثناه، در: «إتخذت» و «أخذت» به لفظ افراد جهت مخاطب و متکلم، و «أخذتم» و «إتخذتم» به لفظ جمع، هر جا که واقع است. و در این عاصم ادغام دارد از روایت شعبه، و اظهار از روایت حفص.

دهم: ذال معجمه ایضا نزد تاء مثناه، ایضا یک حرف است در طه: فنبذتها «۱۲».

(۱) آیه ۷۴.

(۲) آیه ۵.

(۳) اسراء / ۶۳.

(۴) آیه ۹۸.

(۵) آیه ۱۱.

(۶) آیه ۹.

(۷) آیه ۲۸۴.

(۸) آیه ۴۲.

(۹) بقره / ۲۳۱ و

(۱۰) آیه ۱۷۶.

(۱۱) آیه ۱۴۵.

(۱۲) آیه ۹۶.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۴۸

یازدهم: ذال ایضا کذلک نزد تاء، یک کلمه دو جا است، غافر «۱» و دخان «۲»: «عدت».

دوازدهم: ثاء مثلثه نزد تاء مثناه در: کلمه «لبث» متکلم و «لبث» مخاطب و «لبثتم» جمع وی مکررا واقع است.

سیزدهم: ثاء مثلثه ایضا نزد تاء مثناه، ایضا یک کلمه دو جا است: «أورثموها» در اعراف «۳» و زخرف «۴».

چهاردهم: دال مهمله نزد ذال معجمه، یک حرف است: کهیعض ذکر «۵».

پانزدهم: نون نزد واو در: یس و القرآن «۶».

شانزدهم: نون نزد واو ایضا، در ن و القلم «۷». و در این

هر دو ادغام عاصم است از روایت شعبه، و اظهار از حفص. از شاطیبه و تیسیر و در تقریب نشر خلاف دارد. هر دو از عاصم بکماله نقل کرده.

[هفدهم]: نون نزد میم یک حرف است، اول شعراء و قصص «۸» «طسم». و عاصم را در این ادغام است بکماله از کتب مذکوره.

تتمه از متقاربین چند کلمه را استثنا کردند جهت بعد مخرج و بعضی به امر نسبی دورتر است. و تصریح نمودند که اظهار واجب است، اگر چه تقارب صفات هست، و بعضی را بیشتر. و از متجانسین هم کلمه [ای] و همه به تفصیل مذکور می شود:

اول: فسبحه در طور «۹»، و سبحة در هل اُتی «۱۰»، به واسطه ثقل حرف حلق و ثقل ادغام و خفت مطلوب است. دیگر از ادغام تغییر معنی لازم می آید.

دویم: لا ترغ قلبونا در آل عمران «۱۱»، چون عین حلقیه است و قاف لهویه.

سیم: فلتقم در نساء «۱۲»، فالتقمه در صافات «۱۳». و تباعد صفات در این بیشتر

(۱) آیه ۲۷.

(۲) آیه ۲۰.

(۳) آیه ۴۳.

(۴) آیه ۷۲.

(۵) مریم / ۱.

(۶) الرحمن / ۱.

(۷) ن / ۱.

(۸) س: + و.

(۹) آیه ۴۹.

(۱۰) انسان / ۲۶.

(۱۱) آیه ۸.

(۱۲) آیه ۱۰۲.

(۱۳) آیه ۱۴۲.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۴۹

است، زیرا اگر حاء و هاء در پنج صفت از اصول مشترکند، یعنی همس و رخاوت و استفال و انفتاح و اصمات، و غین و قاف در چهار، جهر و استعلاء و انفتاح و اصمات، و لام و تاء در دو، استفال و انفتاح، و لام به انحراف مخصوص است. چهارم: قل نعم در صافّات «۱۴». از قسم متقاربین به اعتبار تعدّد مخرج لام و نون، یا از متجانسین بنابر مذهب قراء.

و به هر تقدیر در پنج از اصول مشترکند: جهر و توسیط و استفال و انفتاح و اذلاق. امّا برای تعیین اظهار نکته [ای] گفتند، ملخص آنکه نون ساکنه که قبل از میم است و واو و یاء، مدغم است بی خلاف، مثل: «من مضلّ، من ولیّ، فمن يعمل»، و در عکس مثل: «أم نجعل، أو نردّ، فی نادیکم»، اظهار به اتفاق است، که از ادغام، در لفظ و معنی تفاوت و تغایر پیدا می شود. و به همین طریق در لام عمل نمودند، مثلاً: «من لدنه» که نون مقدّم است، به اجماع مدغم است. اکنون در «قل نعم» که لام مقدم است، ادغام جایز نیست. با وجود ادغام لام «بل» در «نتبع» که شرح رفت، منقول است و متواتر.

پنجم: فاصّح عنهم در آخر زخرف «۱۵». با وجود تجانس، منع از ادغام به اجماع است، به واسطه ثقل حرف حلق با ادغام و لزوم تغییر معنی.

و حاصل کلام آنکه این توجیّهات و تعلیلات از قبیل دلیل اقناعی است، و تمسّک به آنچه مشهور است میان علماء فنّ که «القرآه سنّه متّبعه» کافی است. ملخص معنی این سخن آنکه، روش قرائت را پیروی می باید کرد به آن نوعی که خلف از سلف به طریق تواتر نقل کردند و روایت نمودند که خلاف آن جایز نیست. و السلام علی من اتّبع الهدی.

[ادغام کبیر]

و آنچه از اقسام ادغام اینجا مذکور شد همه ادغام صغیر است، که حرف اوّل ساکن بوده، در همه اقسام منزل است. و ادغام کبیر آنکه اوّل متماثلین و متجانسین و متقاربین متحرّک بوده، وی را ساکن گردانند و در ثانی ادغام کنند. مثال متماثلین: «أعلم ما،

(۱۴) آیه ۱۸.

(۱۵) آیه ۸۹.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۵۰

عنده، لا قیل لهم، الرّحیم ملک»، و امثال اینها. و متجانسین: «بیت طائفه، فی المساجد تلک»، و غیرهما. و متقاربین: «و القلائد ذلک، و شهد شاهد، نفقد صواع»، و غیر ذلک. و این مذهب ابو عمرو و یعقوب است و تفصیل وی در جای دیگر است. و از قسم ادغام کبیر است مکنی در کهف «۱»، همه ادغام کردند سوی ابن کثیر، لا تأمنا در یوسف «۲»، همه بر ادغام متفق اند، اما این حکم دیگر دارد و در باب وقف بر اواخر کلمات بر وی اشارت خواهد رفت. و آنچه در این باب شرح نمودیم از اقسام ادغام، و بسط کلام در این مقام کافی است و شافی، و الله الموفق.

باب یازدهم در ذکر ملاحظه سواکن و محافظت بر ادای آنها

مخفی نماند که اکثر مردم در این باب بی ملاحظه اند، یا از برای جهل یا پی به روایتی، و هر دو موجب اثم است، مثلاً «بسم» کمال ملاحظه در ادای سکون سین می باید و اگر نه مکسور می گردد. و حاء «الرحمن» ایضا که بعض جهّال مساهله نموده مفتوح می خوانند. و لام «الحمد» و «العالمین» که از ده یکی بعد از مشق بسیار و ریاضت بی شمار اسکان وی را درست می کنند. و عین «نعبد» و سین «نستعین» علی الخصوص و «المستقیم» ایضا، که در این هر دو و امثالهما و رای محافظه بر اسکان، اگر مساهله در اداء سین شود به تاء «۳» می گردد. چون به واسطه همس و رخاوت ضعیف است و تاء از رهگذر شدت قوت دارد. در مثل «یسجدوا» و «یسجدون» به طریق اولی، که جیم را شدت و جهر است هر دو. و هاء

«إهدنا» که مجاورت همزه مکسور در وی اثر بکنند. و نون «أنعمت» که مبادا به تقریب اظهار به حرکت انجامد. و همچنین که ما بواقی حروف حلق باشد و میم در وی ایضا چون مصاحب تاء است. و اینچنین اگر مصاحب غیر تاء باشد، آنجا که حقّ او اظهار است. اگر چه اظهار اوّل در «أنعمت» جهت حرف حلق اندک بیشتر است.

(۱) آیه ۹۵.

(۲) آیه ۱۱.

(۳) س: تبا.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۵۱

و «المغضوب» که حرکت غین بر زبان عوام جاری است، بلکه بعضی خواصّ. و کمال ملاحظه در اداء غین لازم است که بعضی وی را به خاء منقلب می سازند. و میم «علیهم و لا» مبادا مبالغه در اظهار جهت مصاحبت او به حرکت انجامد، چون اشارت رفت که اظهار میم نزد فاء و واو از بواقی بیشتر است. و همزه «یؤمنون» ناگاه مبالغه در اداء به جهت قوّت نبر و جهر و شدّت، وی را متحرّک گردانند. و قاف «رزقناهم» ایضا که جهر و شدّت و قلقه دارد، و همچنین بواقی حروف قلقه. و فاء «المفلحون» که عدم رعایت سکون به لباس لامش منجر می سازد. و راء «أنذرتهم» که میان دو فتحه است. «أم لم تنذرهم» که مجاور کسره است. و حقّ هر یکی دادن از تفخیم و ترقیق به تفصیل شرح. و حکم تنوین در «عذاب عظیم» و «عذاب أليم» و اخواتهما ظاهر است که حکم نون است. و خاء در «و ما یخدعون» و شین «و ما یشعرون» و کاف «یکذبون» و صاد «مصلحون» که در عدم ملاحظه اوّل میم کسر است «۱»، خا را با فتح، و دویم را ضمّ

به واسطه انضمام عین، و سیم و چهارم را کسر جهت مجاورت ذال و لام. و در شین مثل «اشتروا» ملاحظه به عنوانی که در سین «نستعین» و «المستقیم» شرح رفت، لازم است.

و ظاء «أظلم» که به توالی چهار حرکت، نیانجامد. «۲» و زای «رزقا» که اعراب مهمله اکتساب ننماید. و زای «کنزتم» که بر زبان بعض جهال کسر وی جاری است. و ورای، این ملاحظه، تساهل در اداء به سینش می گرداند. در این دو مثال به واسطه رخاوت، اگر چه جهریت دارد. و در مثل «تزداد» سفارش بیشتر است، که قوّت دال زیاد است. و ضاد «أن يضرب» که فاء فعل مکسور نشود. و صاف گردانیدن هاء «عهد» را بعد از تلخیص عین حقّ است. و همچنین «بعهدی، بعهدکم» و عکس این در اعراب، مثلاً: «ألم أعهد» به همین اسلوب لازم است. و تنبیه بر این دو کلمه بخصوصهما جهت آنکه در اداء این هر دو، کما هو حقّه، بسیار از مردم عاجزند، و اگر نه در «نعبد» و «اهدنا» سفارش سکون عین و هاء رفت. و میم «أمواتا» به همان طریق که در «علیهم و لا» معمول است، بی تفاوت. و ذال «اذکروا» و تاء «تتلون» و ثاء «بعثناکم» که اوّل و دویم را از مصاحبت ما بعد

(۱) در اصل چنین است.

(۲) س: نه انجامد.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۵۲

اکتساب ضمّ نشود، و سیم را توالی چهار حرکت نماید.

این امثله حروف هجاء به ترتیب آیات قرآنی از اوّل فاتحه واقع شد. به غیر از الف و واو و یاء، چون قوّت ما عدای این هر سه بیشتر است، و مبالغه بر ملاحظه سکون

این سه به عنوانی که در بواقی گذشت ضروری نیست. مثلاً: «أتاکم، یوقنون، سینین»، و در مدبر او هم «علیهم» «۱». در لین اما الف قبول حرکت ندارد ضرورتاً، و اما واو و یاء در مدّ غالباً سلیقه هر که باشد اگر به خودی خود بگذارد میل به غیر سکون نمی‌کند، و در لین نادر سلیقه ای است که مخالف باشد. و مشابهاً امثله مذکوره در قرآن مجید بسیار است، تتبع نموده و بر آنها قیاس می‌باید کرد.

و در این باب اگر چه به محافظت تمام بر سکون لام در قطار باقی حروف اشارت رفت. اما یک کلمه بخصوصها مذکور می‌شود که وقوع خطا در وی، بعضی خواصّ را و اکثر عوام، عام است، مثلاً: «نزلنا، و ظللنا، ثمّ أرسلنا، فزیننا»، و امثال اینها تصفیه لام ساکنه و تخلص وی از نون ضمّ ناگزیر است، زیرا که عدم رعایت این مضمون، لام به نون منقلب می‌سازد. اکنون «زیننا» که او را «زین» واحد غایب است و «زیننا» را «زینل»، به هم ملتبس می‌شوند. و همچنین «أرسلنا» را، «أرسل» هر گاه به ادغام خوانده شود، آن واحد «ارسن» و تغییر معنی می‌شود. و خواندن این دانسته به کفر می‌انجامد و ندانسته به وزر. و شیخ جزری به همین «۲» اشارت نموده، به یک بیت در منظومه خود گفت:

و احرص علی السکون فی جعلنا أنعمت و المغضوب مع ظللنا

باب دوازدهم در بیان وقف بر اواخر کلمات

بدانکه محلّ وقف کردن بر هر کلمه که آخرش در حالت وصل متحرّک است، قطع آن آخر از حرکت واجب است به اجماع، آنچنان که اسکان در محلّ فصل جایز نیست مگر آنچه به تواتر ثابت شد، و آن

(۱) نسخه اساس چنین است.

(۲) س: هم این.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۵۳

متحرک است، احتراز است از ساکن در حالین. و آن سکون یا جهت بناء است، خواه در اسم نحو «من»، یا در فعل، نحو: «کانت، فاضرب»، یا حرف، نحو: «لقد»، یا جهت جزم نحو: «ألم تعلم، و لم يجعل، لینفق، و لا تحنث، و إن تجهر»، و امثال اینها. اکنون این سکون در حالین لازم است الا در وصل، جهت التقاء ساکنین، مثلاً: «فمن اضطرَّ، قالت الأعراب، و رتل القرآن، قد اقترب، لم يجعل الله، و لما يدخل الإیمان»، و بدین قیاس تا آخر امثله.

و نکته ای جهت این ضابط گفتند آنکه، حرکت را به اول کلمه دادند، که ابتداء به ساکن متعذر است، و سکون را به آخر در وقف جهت خفت، چون وقف وقت نفس کشیدن و گاه فراغت است. اکنون حرکت که ضد سکون است از آن ابتداء ضد وقف و سکون ضد حرکت از وقف ضد ابتداء است. و معنی وقف در اصل لغت ترک است. بنابر حصول ترک حرکت این نام مناسب مقام بود.

و حاصل کلام، وقف بر آخر به شرط مذکور سه نوع است:

اول: اسکان خالص، یعنی آنکه به روم و اشمام مخلوط نیست. و این اصل انواع است در جمیع حرکات. و شرح روم و اشمام به تفصیل مذکور می شود.

دویم: روم، و به چند تعریفش آراستند: مرادیه (گنجینه بهارستان ۱) ۱۵۳ باب دوازدهم در بیان وقف بر اواخر کلمات ص:

ل گفتند: «الروم هو الإتیان ببعض الحركة فی الوقف»، یعنی روم آن است که بعض حرکت

وانموده شود حال وقف که بودن حرکت تامّه ممنوع است.

دویم گفتند: «الروم أن تسمع المحرّك حاله الوقف كلّ قريب منك بصوت ضعيف»، یعنی روم آن است که بشنوانی حرف حرکت دار را حالت وقف، به هر که از تو نزدیک باشد به آواز پست. و بعضی قید «تحقیقا أو تقدیرا» اضافه کردند. لفظ اوّل جهت صحیح السمع «۱»، یعنی شنوا، و دویم جهت اصمّ، یعنی کر. و قید حرف به حرکت دار، احتراز است از ساکن مذکور به سبب جزم یا بناء، که نه روم دارد در وقف و نه اشمام. و قید به هر که نزدیک باشد ظاهر است، چون حرکت تامّه نیست، جهت ضعف وی آنکه دورتر است نمی شنود.

(۱) س: صحیح الشمس.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۵۴

سیم: صاحب تیسیر گفت: «الروم إضعافك الصوت بالحركة حتى يذهب معظم صوتها فتسمع لها صوتا خفيا يدرکه الأعمى بحاسه سمعه» یعنی روم آن است که آواز به حرکت را ضعیف گردانی، چندانکه بیشترش برطرف شود. اکنون از حرکت مشار الیها، آواز پست می شنوی که وی را کور درک می کند به حاسه شنیدن. و در این تعریف دو اشارت است: اوّل آنکه چهار دانگ حرکت برطرف می شود و دو دانگ می ماند. دویم آنکه این آواز ضعیف به شنیدن مدرک است کور و بینا را.

سیم: انواع مذکوره، اشمام است و تعریف او در این باب اطباق شفتین است، یعنی دو لب به هم نهادن، مثلا- حین وقف یا سکون بر کلمه که آخرش مرفوع است یا مضموم این فعل رواست، که اشارت به پیش است در این هر دو و در وی آواز نیست، و این به حاسه بصر فقط مدرک

است.

اکنون وقف بر آخر کلمه خالی از این سه نوع نیست.

تنبیهات [اَوَّل]: قاعده ای از علم نحو مذکور می شود ضروری است در این باب. آنکه رفع و نصب و جرّ القاب معرّبات است، و ضمّ و فتح و کسر القاب مبتدّیات. و هر یکی از روم و اشمام در مرفوع و مضموم هر دو رواست و در هر یک از مجرور و مکسور روم است فقط، به خلاف منصوب و مفتوح. امّا بودن روم در مرفوع و مضموم جهت تخفیف است به زوال اکثر حرکت، آنچنانکه شرح رفت. و اما اشمام جهت تنبیه است به آنکه آخر کلمه مرفوع بوده یا مضموم. چون ضمّه اخت و او است و مخرج و او از شفتین، اشارت به ضمّ به شفتین مناسب مقام است.

باز روم فقط در مجرور و مکسور جهت تخفیف مذکور است، و اشمام ممنوع است به واسطه آنکه اینجا اشارت به ضمّه جهت مجرور و مکسور مناسب نیست. و منع هر دو در منصوب و مفتوح، به واسطه آنکه فتحه اخفّ حرکات است و طرح بعضش به فوت کَلّ می انجامد. اکنون روم صورت نمی بندد و نبودن اشمام جهت علّت مذکوره یعنی عدم

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۵۵

مناسبت ضمّ شفتین برای نصب و فتح.

دویم: از سوق کلام معلوم شد آنکه روم و اشمام در متحرّک نظر دارند و در ساکن به هیچ حال مجال ندارند. و هر گاه که وی در وصل جهت التقای ساکنین متحرّک شود، به همان حال اصلی خود است، زیرا که این حرکت عارض شد و حرکت اصلی در روم و اشمام می رود، نه عارضیه. خواه این حرکت کسره باشد، آنچنانکه در امثله مذکوره

گذشت بنا بر قاعده اهل صرف که: «الساکن إذا حرّك حرّك بالكسر»، یا ضمّه، جهت اتباع ثالث فعل نحو: «فمن اضطرّ، قالت اخرج، قل ادعوا، أو ادعوا»، در قرائت اکثر قراء. و خواه تحرّك این ساکن از برای درج همزه وصل است به عنوانی که در این امثله است، یا از برای نقل حرکت همزه قطع به ساکنی که قبل از وی است، و حذف وی تخفیفاً، نحو:

«قد أفلح، فإن أحصرتم، وانظر إلى»، در قراءت ابو جعفر بکماله در حالین، و حمزه ایضا در وقف، و روایت ورش از هر دو طریق مطلقاً.

سیم: هر یک از روم و اشمام ممنوع است در تاء تأنیث، آنکه به حسب رسم خط گرد نوشته اند و وقف بر وی به هاء است اجماعاً، به واسطه آنکه این به منزله الف ساکنه که علامت مؤنث است، و الف ساکنه قبول حرکت ندارد. اما آنکه به حسب رسم تاء دراز نوشته شد نزد آنها که اتباع رسم می کنند دخول روم و اشمام در وی رواست، چون تاء محضه است در وقف و وصل. و آنها به اصل لغت متمسک می شوند، که هر تاء تأنیث در وقف به هاء می گردد، ابن کثیر است و کسائی و ابو عمرو و یعقوب نزد ایشان حکم هر دو یکی بوده روا نیست.

چهارم: میم جمع را نیز از روم و اشمام منع کردند، غایب و مخاطب، نحو: «عليهم، إلیهم، علیکم، إلیکم»، و امثالها. اگر خود ساکن است ظاهر است که مبنی است و عدم جواز روم و اشمام در وی مذکور شد. و اگر متحرّك است در وصل یا از برای التقاء ساکنین خواهد بود. مثلاً

«بهم الأنساب، عليهم القتال، بكم الدوائر، عليكم القتال»، و این حرکت عارضیه معتدّ بها نیست، آنچنانکه شرح نمودیم. یا جهت اشباع که ما بعد او

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۵۶

متحرّک است، نحو: علی قلوبهم و علی سمعهم و علی أبصارهم غشاه «۱». در قراءت ابن کثیر و موافقان او در این هم آن منع می رود و صاحب تیسیر به این تصریح نمود و به همین دلیل تعلیل کرد، که حرکت جهت اشباع عارض گشت.

پنجم: در هاء ضمیر میان قرّاء اختلاف است: بعضی منع روم و اشمام کردند، هر گاه ما قبل وی ضمّه باشد، نحو: «و أمره، فأجره»، یا اخت او نحو: «و ما قتلوه و ما صلبوه، و لیرضوه»، یا کسره یا اخت او نحو: «ترزقانه، بتأویله، بنیه، فعلیه». پس در مثل: «لتبیننه، و لا- تکتمونه، اصطفیناه، فحملته، و من یفعله، یعدّبه، منه، عنه»، و امثال اینها دخول هر دو رواست، و بعضی در همه حال تجویز نمودند. این مفهوم عبارت شاطبیه است و شیخ جزری تقویت سخن اوّل نمود و نقل کرد که بعضی در هاء ضمیر منع مطلق کردند.

ششم: آخر کلمه ای که تنوین دارد «۲» دو قسم است: یا هاء تأنیث است یا نه. اکنون در «۳» قسم اوّل وقف به حذف تنوین است در رفع و نصب و جرّ، مثلاً: «منکم خافیه، ما اتّخذ صاحبه، علی فتره». و اگر به حسب رسم تاء دراز باشد، مثلاً: «علی بیئت «۴»، من ثمرت «۵»» روش آنها که اتباع رسم می کنند همین است. و در قسم ثانی حذف تنوین در رفع و جر است مثلاً: «کان رجال، یعودون برجال». و در نصب تنوین به

الف مبدل می شود نحو:

«فراشا» و «بناء» و بدین قیاس.

هفتم: اشمام را در غیر وقف سه قسم دیگر است: یکی از رهگذر آنکه ضمّ شفتین است، در این باب داخل است، اما وسط کلمه بوده، یک جا در یوسف واقع است: «لا تأمنا»؛ با وجود لاء نافیہ بر ادغامش اجماع کردند. غایتش آنکه جمیع قراء را در این کلمه اشمام نیست چون آخر فعل مرفوع بوده است. و امّا دو قسم دیگر یکی خلط حرف به حرف است، مثلاً- صاد «الصّراط» و «صراط» همه جا و حمزه صاد را به زاء اشمام می کند. اکنون به زای مفخّمه می ماند و مثل: «أصدق، یصدقون، یصدر». در قراءت حمزه و کسائی و خلف و ورش «ع» به همین طریق. دیگر خلط حرکت به حرکت، و این

(۱) بقره / ۷.

(۲) س: دار.

(۳) س: دو.

(۴) س: بیّنه.

(۵) س: ثمره.

(۶) س: روس.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۵۷

خلط کسره است به ضمه در هفت فعل، هر جا واقع شود: «قیل و غیض و سیء و حیل و سیق و سیئت و جیء» در قراءت کسائی و موافقان او.

هشتم: بنا بر آنچه در وقف بر آخر کلمه مقرر شد، بعضی امثله مذکور می شود و باقی حواله می رود، مثلاً: «نستعین، الکتاب» به رفع در هر یک هفت وجه می رود: طول و قصر و توسط با اسکان و همچنین با اشمام، و قصر فقط با روم. و در مثل: «العالمین» و «قیل» سه وجه است، بی روم و اشمام. و «الذین» که مجرور است چهار وجه جایز است، وجه رابع قصر است با روم، و «حیث»، «این» از این قرار است. و اگر از آخر کلمه حرف مدّ و

لین نباشد، مثلاً: «الحمد» و «نعبد» در هر یکی اسکان و روم و اشمام، سه وجه است. و در مثل: «أنزل من قبلک» اسکان است فقط. و در «رب»، «مالک» اسکان و روم. و قس علی هذا در جمیع قرآن مجید.

نهم: در «فارهون، فاتقون، و لا تکلمون، حتی تشهدون»، و امثالها، که یاء متکلم محذوف می شود به حسب لفظ و رسم خط، همان چهار وجه جایز است. و بعضی ضعفا از اهل تجوید منع از سه وجه کرده، تجویز روم فقط نمود، و دلیلش این است که وقف با روم مشعر است به آنکه یاء متکلم را انداختند و وقف به اسکان به وهم آنکه به خلاف قاعده عربیت آخر فعل امر یا فعل مجزوم نون واقع است. و این در کمال ضعف است، زیرا که نزد بی علم هر دو یکسان است و نزد عربیت دان مخفی نیست.

دهم: بعضی نیز رفتند به اینکه روم واجب است در نون مشدد مفتوح، مثل: «علیهن» و «إلیهن» و «منکن» و امثالها که علامت جمع مؤنث است، غایب و مخاطب، حال وقف.

و این از آن قول ضعیف تر است، که در مفتوح اطلاق منع روم کردند. پس حکم به روم در این بخصوصه، تخصیص بلا مخصص است. و جعبری گفت: جماعتی از جهال قراء بر این رفتند، و در شرح شاطیبه به دلایل متعدده ردّ این سخن کرد. حالیا جهت جهال که به این متمسکند این قدر کافی است، و هر که دلیل به تفصیل خواهد از کتاب جعبری تفحص نماید.

یازدهم: در «الأمور، المصیر، خبیر، بصیر» که مرفوعند و امثالها هشت وجه رواست.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۵۸

منها هفت وجه

مذکور است، از جمله قصر با روم است. اما این تفخیم راء خواهد بود، زیرا که از حالت اسکان اوفتاد، اکنون حقّ او تفخیم است بنا بر آنکه سابقا شرح رفت.

ماند هشتم، روم با ترقیق در مذهب ورش است. چون قاعده اوست ترقیق راء مفتوحه یا مضمومه، هر گاه ماقبلش کسره باشد یا اخت وی.

دوازدهم: در نون مفتوح که علامت جمع است، در اسماء، حال رفع و نصب و جرّ، مثلا: «هم المفلحون، إنّ المتّقین، ربّ العالمین»، و افعال، مثلا: «هم یوقنون، أفلا تعقلون»، یعقوب وقف به هاء سکت می کند و این چنین در مشدّد مفتوح مذکور ایضا. اکنون چهار وجه در آن و دو وجه در این سرانجام می شود.

سیزدهم: فرق میان روم و اختلاس از چند وجه است:

اول: آنکه روم را چهار دانگ حرکت برطرف است و دو دانگ باقی، و اختلاس عکس وی است.

دویم: آنکه روم در ماعدای فتحه است و اختلاس در حرکات ثلاث می باشد، مثلا:

لا تعدوا «۱» در نساء «۲» لا یهدی در یونس «۳»، به اختلاس فتحه عین و هاء به شرط تشدید دال، احد وجوه قراءات است. «ینصرکم، تأمرهم، یأمرکم» به اختلاس ضمّه راء در اینها احد وجهین است. از ابو عمرو «فنعماهی» اختلاس عین است احد وجوه منقوله.

سیم آنکه روم در آخر کلمه است و اختلاس در وسط، آنچنانکه تمثیل رفت.

چهاردهم: ولد شیخ جزری در شرح منظومه پدرش به عنوانی تعریف اختلاس کرد که مجال مناقشه دارد. و روم را نیز به مفهوم غیر جامع افراد، بنا بر آنچه اهل اصطلاح ذکر کردند، و نقل آنها به تطویل مملّ می انجامد، و بعد از اطلاع و تتبع و استقراء به طبع

سلیم و حدس مستقیم می توان یافت.

پانزدهم: در «لا تأمناً» با وجود اجماع بر ادغامش، روم را نیز جهت قراء نقل کردند.

بنابر این هر یکی را از قراء عشره دو وجه است: روم و اشمام، الا ابو جعفر که اسکان محض دارد. و بدین مضمون شیخ جزری تصریح نمود، و جهت قالون این را هم از بعض

(۱) س: لا تعدوا.

(۲) آیه ۱۵۴.

(۳) آیه ۳۵.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۵۹

طرق نقل کرد، و این در شاطیبه و تیسیر نیست. باز شیخ مشار الیه گفت: در حالت روم ادغام متحقق نمی شود. و این ظاهر است به واسطه آنکه شرط ادغام سکون نون اول است، و روم منافی سکون است. از این جهت ادغام صورت تام نمی بندد. اما اشمام، بلا- کلام واضح است، و در آخر بحث ترجیح اشمام و روم داد، با وجود آنکه صحت روم ثابت است. بلکه در عبارت شاطیبه ترجیح روم مستفاد است.

شانزدهم: روم، مصدر «رام یروم»، مثل قول، مصدر «قال یقول». و معنی روم در اصل لغت طلب است یعنی خواستن، و به حسب اصطلاح مذکور شد. و تطبیق لغوی و اصطلاح آن است که خواستن و نمودن بعض حرکت جهت تخفیف.

و اشمام مصدر «اشم یشم» در کلام عرب واقع شده. «اشمته ریحا» یعنی بوی به مشام او رسانیدم. و چون از اشارت یک بوی رفع و ضم می آید، بنابر آنچه مقرر شد آنکه ضمّه اخت و او است و مخرج او شفتین، این وجه ملحوظ بود.

باب سیزدهم در ذکر وقف و ابتداء

و در این باب دو بحث است:

اول: در بیان اقسام وقف. و شیخ جزری وی را به چهار عدد تقسیم نمود: تامّ و کافی و حسن و قبیح.

تامّ آنکه به

ما بعد تعلق ندارد، نه به حسب لفظ و نه از روی معنی، خواه آیه به سر آمده باشد یا نه. مثال اوّل نحو: «المفلحون» آخر آیت است در قوله - عزّ و جلّ - : «و أولئك هم المفلحون» (۱) اکنون سخن لفظاً و معنی تمام است. و بعد از این «إن الذين كفروا أوّل آیه دیگر است و سخن دیگر مستأنف. و مثال ثانی نحو: لتكبروا الله على ما هديكم» (۲) کلام به حسب لفظ و معنی تمام شده در وسط آیت است. بعد از این و بشر المحسنين آخر است، و بدین پیروی می باید نمود.

(۱) بقره / ۵.

(۲) حج / ۳۷.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۶۰

و کافی آنکه به ما بعد تعلق داشته باشد از روی معنی فقط، خواه آیه به اتمام رسیده یا نه. مثال اوّل نحو: و مما رزقناهم ينفقون «۱» آخر آیت است و به حسب معنی به ما بعد متعلق است، که اوّل آیه دیگر است و الذين يؤمنون بما أنزل إليك «۲» و این تتمه کلام است در صفت ماقبل. و ثانی نحو: و ما أنزل من قبلك «۳» وسط آیه باز تعلق مذکور به حال خود است که بعد از این و بالآخره هم یوقنون «۴» تمام صفت موصوف ماقبل حاصل، از الذين يؤمنون بالغیب تا المفلحون «۵» همه صفت للمتقين است.

و حسن آنکه در سرهای آیات است. گفته اند: اگر چه به ما بعد لفظاً و معنی هر دو تعلق داشته باشد، چون سنت به این وارد است و سلیقه مستقیمه وی را می یابد که وقف بر سرهای آیات، نظم قرآنی را رونق دیگر می نماید، نحو: فسئلوا أهل الذکر إن کنتم

لا تعلمون «۶» آیه به سر رسیده به آیه بالبینات و الزبر «۷» که بعد از وی است، از رهگذر لفظ و معنی هر دو تعلق دارد. و از این قبیل است: قیل ادخل الجنة قال یا لیت قومی یعلمون «۸» آیه تمام شد و همان تعلق مذکور به آیه که در عقب است بما غفر لی ربی و جعلنی من المکرمین «۹» و همچنین.

و قبیح، آنکه به ما بعد لفظا و معنی هر دو تعلق می دارد، امّا در غیر رؤس آیات، مثلا- «بسم» در «بسم الله»، یعنی وقف بر مضاف است و ترک مضاف الیه، و این چنین ملک یوم الدین. یا بر حرف شرط بی مشروط، یا بر مشروط با ترک جواب شرط، مثلا: و إن تصلحوا و تتقوا فإن الله کان عفورا رحیما «۱۰». یا بر فعل و فاعل بی مفعول در مثل:

إتبعوا ما أنزل إلیکم من ربکم و لا- تتبعوا من دونه أولیاء «۱۱» دیگر اگر بر «و لا- تتبعوا» مثلا- وقف شود، سامع را توهم تناقض می شود. یا جمله فعل و فاعل و مفعول گذشته، متعلق گفته نشود، مثلا: و بشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات أن لهم جنات «۱۲» و مثل:

و بشر الذین کفروا بعذاب ألیم «۱۳» که سامع را محلّ اشتباه و انکار است، و قس علی

(۱) بقره/ ۳.

(۲) بقره/ ۴.

(۳) همان.

(۴) همان.

(۵) بقره/ ۵.

(۶) نحل/ ۴۳.

(۷) نحل/ ۴۴.

(۸) یس/ ۲۶.

(۹) یس/ ۲۷.

(۱۰) نساء/ ۱۲۹.

(۱۱) اعراف/ ۳.

(۱۲) بقره / ۲۵.

(۱۳) توبه / ۳.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۶۱

هذا.

حاصل، این همه داخل وقف قبیح است مگر آنکه قاری به جهت نفس مضطرّ شود.

اکنون که وقف کند، اعاده ما قبل نماید و به اتمام

بحث دوم: در ابتداء، و شیخ جزری وی را نیز به چهار عدد مذکور تقسیم نمود:

ابتداء تامّ، مثلاً: *إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ* «۱» به ما قبل تعلق ندارد، نه لفظاً و معنی.

و کافی، مثلاً: *فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا* «۲» به حسب معنی به ما قبل ربط دارد. و مثال این دو قسم در اوّل آیه ذکر نمودیم و در اوساط آیات استنباط می توان کرد.

و حسن آنکه در رؤس آیات است ... «۳» با وجود تعلق مذکور، یا ابتداء کلام مستأنف و جمله مستأنفه در مثل: *إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ* در قوله عزّ و جلّ: *وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ* «۴». و همچنین آنکه مثلاً به مضاف الیه ابتداء کند، زیرا که مجرور است. و سامع را ناگاه مخطیبه به خاطر برسد که ابتداء کلام را رفع می باید و مثال گذشت. یا ابتدا به فعل مجزوم بی حرف جزم در مثل: *أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا* «۵» که سامع را سبب حذف نون معلوم نیست.

تنبیهات اوّل: هر یک از وقف و ابتداء، گاه هست که به حرام منجر می شود، مثلاً-وقف بر «*لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ*» فقط، در «*لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ*» و «*هَلْ مِنْ خَالِقٍ*» اگر «*غَيْرَ اللَّهِ*» گفته نشود، و امثال این. و ابتداء مثلاً: *إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ* «۶»، *إِنَّ اللَّهَ تَالِثٌ ثَلَاثَةٌ* «۷»، اگر به ما قبل، یعنی *لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا* «۸» پیوسته نشود. و مثل: *وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ* «۹»، و *قَالَتِ الْيَهُودُ عِزِيرُ بْنُ اللَّهِ* «۱۰»، و *قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ* «۱۱» اگر و قالت

(۱) بقره / ۶.

(۲) بقره / ۱۰.

(۳) هر دو نسخه در این قسمت افتادگی دارد.

(۴) رعد / ۷.

(۵) هود / ۲۰.

(۶) مائده / ۷۲.

(۷) مائده / ۷۳.

(۸) مائده / ۷۳.

(۹) مائده / ۶۴.

(۱۰) توبه / ۳۰.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۶۲

قالت النصارى گفته نشده، به ما بعد ابتداء شود. که این قول از ایشان سر زد- لعنه الله عليهم اجمعين.

دویم: سجاوندی، که از جمله علمای این فن است، جهت وقوف تعیین بعضی اسماء کرد، مثلا لازم و جایز و مطلق. جهت لازم «م» و جایز «ز» و مطلق «ق» رقم نمود.

و گفت: وقف بر «قولهم» در آیه: و لا يحزنك قولهم إن العزه لله جميعا در یونس «۱۲»، فلا يحزنك قولهم إنا نعلم ما يسرون و ما يعلنون در یس «۱۳»، لازم است، مبدا سامع را توهم این شود که جمله إن العزه لله الی آخره، و جمله إنا نعلم الی آخره، قول ایشان است. و از این قبیل در غافر «۱۴»: و كذلك حقت كلمت ربك على الذين كفروا أنهم أصحاب النار پیوسته به ما بعد نمی باید کرد، که اول آیه دیگر است در عقب الذين يحملون العرش «۱۵» الی آخره. جمله مبتدا و خبر است بر سر خود، که اگر پیوسته شود سامع را توهم می شود آنکه الذين يحملون العرش صفت ما قبل است- نعوذ بالله من ذلك. و در براءت و الله لا يهدى القوم الظالمين «۱۶»، که بعد از این است الذين آمنوا و هاجروا و جاهدوا «۱۷» و این هم از این قبیل است. و اینها در کمال خوبی است.

اما در بعض مواضع که منع وقف کرده، جهت عدم وقف «لا» رقم نهاده، مثلاً در بقره:

هدی للمتقین «۱۸»

گفت: الذين يؤمنون بالغيب «۱۹» به او پیوسته می باید، تا صفت بی موصوف نماند. و مثل: و إنکم لتمرّون علیهم مصبحین «۲۰» در صافّات، از «و باللیل» جدا نمی باید، تا میان معطوف و معطوف علیه فاصله نشود، مسموع نیست. که این دو مثال از جمله وقف حسن است، که سنت شمردند.

سیم: از حفص سکتته در دو جا روایت کردند، در کهف «۲۱» بر عوجا و ابتداء به کلمه قیما بعد از وی، و در یس بر مرقدنا و ابتدا به جمله هذا ما وعد الرحمن «۲۲» و

(۱۱) توبه / ۳۰.

(۱۲) آیه ۶۵.

(۱۳) آیه ۷۶.

(۱۴) آیه ۶.

(۱۵) آیه ۷.

(۱۶) آیه ۱۹.

(۱۷) آیه ۲۰.

(۱۸) آیه ۲.

(۱۹) آیه ۳.

(۲۰) آیه ۱۳۷.

(۲۱) آیه ۱.

(۲۲) آیه ۵۲.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۶۳

این سجاوندی را در وقف لازم مؤید است، که «قیما» از «الکتاب» در قوله تعالی:

الحمد لله الذی أنزل علی عبده الكتاب و هذا ما وعد الرحمن جمله مبتدا و خبر است. اکنون وصل موهم آن است که قیما صفت عوجا و هذا صفت مرقدنا خصوصا که وقف عوجا و هذا واقع شود.

چهارم: وقف حسن را تعریف دیگر کرده اند که ذکر او به تطویل می انجامد. و بعضی ابتدا را به دو قسم ساختند: حسن و قبیح.

باب چهاردهم در ذکر ناء تأیث

اشاره

و حصر آنکه به حسب رسم خط دراز نوشته شده باشد یا «۱» گرد. و در این باب دو فصل است:

فصل اول

در ذکر مفردات، یعنی کلمه ای چند که هیچ کس از قراء عشره به جمع نخوانده است.

و این قسم سیزده کلمه است:

اول: «رحمت» هفت موضع است: أولئك یرجون رحمت الله در بقره «۲»، إن رحمت الله قریب من المحسنین در اعراف «۳»، رحمت الله و برکاته علیکم أهل البیت در هود «۴»، ذکر رحمت ربک عبده در کهیصص، «۵» فانظر إلی آثار رحمت الله در روم «۶»، أ هم یقسمون رحمت ربک، و رحمت ربک خیر مما یجمعون هر دو در یک آیه در زخرف «۷».

دویم: «نعمت» یازده موضع است: و اذکروا نعمت الله علیکم و ما أنزل در بقره «۸»،

(۱) س: + و.

(۲) آیه ۲۱۸.

(۳) آیه ۵۶.

(۴) آیه ۷۳.

(۵) مریم / ۲.

(۶) آیه ۵۰.

(۷) آیه ۳۲.

(۸) آیه ۲۳۱.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۶۴

و اذکروا نعمت الله علیکم إذ کنتم أعداء در آل عمران «۱» است، یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمت الله علیکم اذ هم در مائده «۲»، ألم تر إلی الذین بدلوا نعمت الله کفرا، و إن تعدوا نعمت الله لا- تحصوها هر دو در ابراهیم «۳» است و به آخر سوره نزدیکتر، و بنعمت الله هم یکفرون، یعرفون نعمت الله ثم ینکرونها، و اشکروا نعمت الله این هر سه به این ترتیب متعاقبند در نحل «۴» و به اواخر سوره هم نزدیکتر، ألم تر أن الفلک تجری فی البحر بنعمت الله در لقمان «۵»، یا ایها الناس اذکروا نعمت الله علیکم هل من خالق غیر الله در فاطر «۶»، فما أنت بنعمت

ربك بکاهن در و الطور «۷».

سیم: «امرات» هفت جا است: إذ قالت امرأت عمران در آل عمران «۸» است، [امرات] العزيز تراود فتیها [و] قالت امرأت العزيز الآن هر دو در یوسف «۹»، و قالت امرأت «۱۰» فرعون در قصص «۱۱» است، امرأت نوح و امرأت لوط و امرأت فرعون این هر سه پیاپی «۱۲» در تحریم، در آخر است.

چهارم: «لعنت» دو جا است:

فنجعل لعنت الله على الكاذبين حرف اول است در آل عمران «۱۳»، نه آنکه دویم واقع است اولئك جزاؤهم أن عليهم لعنة «۱۴» الله «۱۵» نزدیک جزو است که این گرد است و بعضی را مشتبه می شود.

جای دویم أن لعنت الله عليه «۱۶» إن كان من الكاذبين در نور «۱۷» است.

پنجم: «کلمت» یک جا است: و تمت کلمت ربك الحسنی در اعراف «۱۸».

ششم: «بقیت» یک جا است ایضا: بقیت الله خیر لکم در هود «۱۹».

[هفتم]: «قرت» ایضا یک جا است: قرت عین لی و لک در قصص «۲۰».

(۱) آیه ۱۰۳.

(۲) آیه ۱۱.

(۳) آیات ۲۸ و ۳۴.

(۴) آیات ۷۲ و ۸۳ و ۱۱۴.

(۵) آیه ۳۱.

(۶) آیه ۳.

(۷) آیه ۲۹.

(۸) آیه ۳۵.

(۹) آیات ۳۰ و ۵۱.

(۱۰) س: امرأه.

(۱۱) آیه ۹.

(۱۲) آیات ۱۰ و ۱۱.

(۱۳) آیه ۶۱.

(۱۴) س: لعنت.

(۱۵) آیه ۸۷.

(۱۶) س: علیها.

(۱۷) آیه ۷.

(۱۸) آیه ۱۳۷.

(۱۹) آیه ۸۶.

(۲۰) آیه ۹.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۶۵

هشتم «۱»: «فطرت» ایضا اینچنین: فطرت الله التي فطر الناس علیها در روم «۲».

نهم «۳»: «شجرت» ایضا از این قبیل است: إن شجرت الزقوم طعام الأثیم در دخان «۴».

است، نه آنکه در صافّات «۵» أ ذلك خیر نزلا أم شجره «۶» الزقوم که این هم مشتبه می شود.

دهم «۷»: «جنت» هم

یک جا است: فروح و ریحان و جنت نعیم در واقعه «۸».

یازدهم «۹»: «ابنت» هم و مریم ابنت عمران در تحریم «۱۰» است فقط.

دوازدهم: «۱۱» «سنت» پنج موضع است: فقد مضت سنت الأولین در انفال «۱۲»، فهل ينظرون إلا سنت الأولین فلن تجد لسنت الله تبديلا و لن تجد لسنت الله تحويلا در فاطر «۱۳» است، هر سه در یک آیه، سنت الله التي قد خلت في عباده در غافر «۱۴».

سیزدهم «۱۵»: «معصیت» دو جا است: و يتناجون بالإثم و العدوان و معصیت الرسول، فلا تتناجوا بالإثم و العدوان و معصیت الرسول هر دو در «قد سمع» «۱۶».

این سیزده کلمه مفردات بالتمام در مصاحف معتبره که از صحابه منقول است به تاء دراز نوشته اند.

فصل دویم

در ذکر آنچه میان قراء مختلف فیه است، یعنی بعضی مفرد خواندند و بعضی جمع. و این قسم هفت کلمه است:

اول: «کلمت» چهار موضع است:

تمت کلمت ربک صدقا و عدلا در انعام «۱۷»، كذلك حقت کلمت ربک علی الذین فسقوا أنهم لا يؤمنون، إن الذین حقت علیهم کلمت ربک لا يؤمنون هر دو در

(۱) س: هفتم.

(۲) آیه ۳۰.

(۳) س: هشتم.

(۴) آیه ۴۳.

(۵) آیه ۶۲.

(۶) س: شجرت.

(۷) س: نهم.

(۸) آیه ۸۹.

(۹) س: دهم.

(۱۰) آیه ۱۲.

(۱۱) س: یازدهم.

(۱۲) آیه ۳۸.

(۱۳) آیه ۴۳.

(۱۴) آیه ۸۵.

(۱۵) س: دوازدهم.

(۱۶) مجادله / ۹-۸.

(۱۷) آیه ۱۱۵.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۶۶

یونس «۱»، و كذلك حقت كلمت ربك على الذين كفروا أنهم أصحاب النار «۲».

دویم: «غیابت» دو جا است: و ألقوه فی غیابت الجب، و أجمعوا أن يجعلوه فی غیابت «۳» الجب هر دو در یوسف «۴».

سیم: «آیات» «۵» دو جا است ایضا: فی یوسف و إخوته آیات للسائلین

در یوسف، «۶» و قالوا لولا أنزل عليه آيات من ربه در عنكبوت «۷».

چهارم: و هم فی الغرفات آمنون فقط در سبأ «۸».

پنجم: فهم علی بینت منه در فاطر «۹» اینچنین است.

ششم: و ما تخرج من ثمرات من أکمامها در حم فصلت «۱۰» ایضا.

هفتم: كأنه جمالت صفر یک حرف است ایضا در مرسلات «۱۱».

این هفت مختلف فیه، که بعضی قرائت ایشان به افراد است و بعضی به جمع، تاء اینها هم دراز است. و ماعدای این پنجاه و چهار موضع است که در این دو فصل به تاء گرد است به اجماع، الّما سه کلمه: «مرضات»، «ذات»، «اللّعات» و «لات» در قوله تعالی:

و لانت حین مناص در ص «۱۲»، در بعضی مصاحف تا به «حین» پیوسته شد و در بعضی دیگر جدا. و آنجا که جدا است تاء دراز است. و به این چهارم در باب مقطوع و موصول اشارت خواهد شد.

الحاصل: تمهید کردیم که هر چه به تاء گرد نوشته شد، وقف به هاء است اجماعاً، و آنچه به تاء دراز است بعضی به هاء وقف کردند. اما در «مرضات» و «ذات» و «اللّات» هر چهار، خاصّه کسائی است و باقی اتباع رسم نمودند.

تنبیهات اول: مخفی نماند که مراد از کلمه که در او تاء تأنیث دراز است یا گرد، آنچه به مظهر

(۱) آیات ۳۳ و ۹۶.

(۲) غافر / ۶.

(۳) س: غیابه.

(۴) آیات ۱۰ و ۱۵.

(۵) س: ایت.

(۶) آیه ۷.

(۷) آیه ۵۰.

(۸) آیه ۳۷.

(۹) آیه ۴۰.

(۱۰) آیه ۴۷.

(۱۱) آیه ۳۳.

(۱۲) آیه ۳.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۶۷

مضاف است. و کلمات معدوده مذکور به مظهر مضافند، اَلّا پنج اواخر از پنجاه و چهار و ما

بعد «مرضات» و «ذات»، که از اضافه مقطوعند. و آنچه به مضمّر مضاف است، نوشتن او به غیر از لفظ تا متصوّر نیست، خواه آن مضمّر غایب باشد یا مخاطب یا متکلم، مثلاً:

و لیتم نعمته علیکم «۱»، و لیدیقکم من رحمته «۲»، قال آیتک «۳»، و رحمتمی وسعت «۴» و امثال اینها. و در این حال میان مفرد و جمع تفاوت نیست و برکاته «۵»، و من آیاته «۶»، یتلوا علیهم آیاتک «۷»، سأریکم آیاتی «۸»، إخوته «۹»، علی إخوتک «۱۰»، و بین إخوتی «۱۱» و همچنین.

دویم: کلمه «یا أبت» از جمله آنچه تاء «۱۲» تأنیث به او ملحق شد در چهار سوره منزل است: دو موضع اوّل و آخر یوسف «۱۳»، و چهار موضع در وسط مریم «۱۴» متعاقب، و یکی در میان قصص «۱۵» در حکایت موسی با اهل مدین، در صافّات «۱۶» در قصّه ابراهیم. این هشت موضع به تاء دراز مرسوم است. ابن کثیر و ابن عامر و ابو جعفر و یعقوب به هاء وقف کردند و باقی به اتباع رسم.

و لفظ «هیئات» که اسم فعل است دو جا در مؤمنین «۱۷» است. کسی که وقف به هاء کرد کسائی است و ابن کثیر از روایت بزّی.

سیم: شیخ جزری قاعده ای ذکر کرد مضمونش آنکه، هر کلمه که قرّاء در جمع و افراد وی اختلاف نمودند، آن بر صورت مفرد رقم شده، در رسم خط به تاء دراز است.

چهارم: از جمله هفت حرف که در فصل دویم است، «آیت» که در عنکبوت «۱۸» است و «بینت» در فاطر «۱۹» و «ثمرات»، و «جمالت» در مرسلات «۲۰»، این چهار است، در اوّل عاصم

را از افراد از روایت شعبه است، و به جمع از روایت حفص، و این چنین در سیم

(۱) مائده/ ۶.

(۲) روم/ ۴۶.

(۳) آل عمران/ ۴۱.

(۴) اعراف/ ۱۵۶.

(۵) هود/ ۷۳.

(۶) روم/ ۲۰.

(۷) روم/ ۲۰.

(۸) انبیاء/ ۳۷.

(۹) انبیاء/ ۳۷.

(۱۰) یوسف/ ۵.

(۱۱) یوسف/ ۵.

(۱۲) س: + و.

(۱۳) آیات ۴ و ۱۰۰.

(۱۴) آیات ۴۲-۴۵.

(۱۵) آیه ۲۶.

(۱۶) آیه ۱۰۲.

(۱۷) آیه ۳۶.

(۱۸) آیه ۴۴.

(۱۹) آیه ۴۰.

(۲۰) آیه ۳۳.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۶۸

است. و در دویم و چهارم ایضا به عکس. و در باقی هفت افراد بکماله دارد.

باب پانزدهم در ذکر مقطوع و موصول

مقطوع آن است که در رسم خط جدا نوشته باشد، و موصول آنکه پیوسته به رقم شد. و دانستن این هر دو ضروری است تا وقف بر آن کلمه موافق رسم مصاحف صحابه صحیحه منزّه از خبط و خلل باشد. و شیخ جزری که استاد این فنّ است نقل کرد جمله آنچه قوم در این باب تدوین و ضبط نمودند، و قبل از او امام علماء این فنّ ابو القاسم شاطبی در این باب فرو گذاشت ننمود. و جمله آنچه در این باب شرح می دهیم بیست کلمه:

اوّل: «أن» مفتوحه ناصبه از «لا» ده جا مقطوع است:

اوّل: أن لا أقول علی الله إلا الحق «۱» در قصّه موسی و فرعون.

دویم: أن لا يقولوا علی الله إلا الحق این هر دو در اعراف «۲».

سیم: و ظنوا أن لا ملجأ من الله إلا إليه در براءت. «۳»

چهارم: و أن لا إله إلا هو فهل أنتم مسلمون در هود «۴».

پنجم: أن لا تعبدوا که در قصّه نوح است و در هود «۵» است ایضا موضع دویم، که ألا تعبدوا «۶» در اوّل سوره موصول است.

ششم: أن لا

تشرک بی شیئا در حجّ «۷» در قصّه ابراهیم.

هفتم: أن لا تعبدوا الشيطان در یس «۸».

هشتم: و أن لا تعلوا علی الله در دخان «۹».

نهم: یبايعنک علی أن لا یشرکن «۱۰» در امتحان.

دهم: أن لا یدخلنها الیوم «۱۱» در ن.

(۱) اعراف / ۱۰۵.

(۲) اعراف / ۱۶۹.

(۳) آیه ۱۱۸.

(۴) آیه ۱۴.

(۵) آیه ۲۶.

(۶) آیه ۲.

(۷) آیه ۲۶.

(۸) آیه ۶۰.

(۹) آیه ۱۹.

(۱۰) ممتحنه / ۱۲.

(۱۱) قلم / ۲۴.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۶۹

و ما عدای این ده، موصول است هر جا واقع شود، إلّا یک موضع در انبیاء «۱» أن لا إله إلا أنت سبحانک که پسر شیخ جزری در شرح منظومه در وی فقط نقل خلاف کرد، یعنی در بعض مصاحف مقطوع بود و بعضی موصول، و شاطبی در رائیه به این تصریح نمود.

دویم: «إن» مکسوره شرطیه در و إن ما نرینک بعض الذی نعدهم در رعد «۲» فقط «إن» از «ما» مقطوع است. اکنون فإما نرینک در غافر «۳» و غیر وی، مثلاً: و إما تخافن در انفال «۴»، فإما ترین در مریم «۵»، فإما نذهبن بک در زخرف «۶» و امثال اینها همه موصول است. و آنجا که همزه مفتوح است، مثلاً: أما اشتملت دو جا در انعام «۷» است، ما تشرکون، اما ذا کنتم تعملون هر دو در نحل «۸» است، فاما عاد در فصلت «۹». القصّه، هر جا که باشد پیوسته است.

سیم: «عن» که حرف جرّ است از «ما» که اسم موصول است به معنی «الّذی»، مقطوع است در یک موضع فلما عتوا عن ما نهوا در اعراف «۱۰». و ماعدای وی پیوسته است، نحو: عما یقولون لیمنسن در مائده «۱۱»، سبحانه و تعالی عما یصفون

در انعام «۱۲»، و همچنین هر جا واقع است.

تنبيه «عم» که الف از آخرش جهت دخول حرف جرّ محذوف شد تا معنی استفهامیه حاصل گردد، بی خلاف موصول است نحو: عم يتساءلون «۱۳».

چهارم: «عن» ایضا از «من» که به معنی «الذی» در دو جا جدا است: و یصرفه عن من یشاء در نور «۱۴»، فأعرض عن من تولى در نجم «۱۵»، و همین دو جا در قرآن واقع

(۱) آیه ۸۷.

(۲) آیه ۴۰.

(۳) آیه ۷۷.

(۴) آیه ۵۸.

(۵) آیه ۲۶.

(۶) آیه ۴۱.

(۷) آیات ۱۴۳ و ۱۴۴.

(۸) آیات ۵۹ و ۸۴.

(۹) آیه ۱۵.

(۱۰) آیه ۱۶۶.

(۱۱) آیه ۷۳.

(۱۲) آیه ۱۰۰.

(۱۳) نبأ / ۱.

(۱۴) آیه ۴۳.

(۱۵) آیه ۲۹.

است.

پنجم: «من» که حرف جرّ است، از «ما» که اسم موصول است در دو جا: فمن ما ملکت أیمانکم در نساء «۱»، هل لکم من ما ملکت أیمانکم در روم «۲». و در أنفقوا مما رزقناکم در منافقین «۳» خلاف است. و آنچه سوای آنها است پیوسته است، هر جا که باشد. در اوّل جایی که واقع است و إن کنتم فی ریب مما نزلنا در اوایل بقره «۴». و اگر با «من» حرف جرّ، «من» اسم موصول مصاحب شود، مثلاً: ممن ذکر در کهف «۵»، ممن افتری در انعام «۶» و هود و غیرهما، همه جا پیوسته مرسوم است.

تنبیه «مّم» که الف از آخرش مخدوف است جهت استفهام، بی خلاف موصول است، نحو: «مّم خلق» «۷».

ششم: «أم» که حرف استفهام است، هر گاه مصاحب «من» اسمیه استفهامیه، یا مصاحب «من» موصول شود، چهار موضع جدا مرسوم است. از قسم اوّل أم من یكون علیهم وکیلا در نساء «۸» فقط. و

از قسم ثانی سه جا: أم من أسس بنیانه در برائت «۹»، أم من یأتی امنا یوم القیامه در فصلت «۱۰»، أم من خلقنا در صافات «۱۱». و ما عدای این چهار هر کجا که واقع است، پیوسته است، مثلا: أمّن خلق السموات، أمّن جعل الأرض، أمّن یجیب المضطر، أمّن یدءوا الخلق، أمّن یرحمکم، هر پنج در نمل «۱۲» است و امثال این.

هفتم: «حیثما» که کلمه به معنی شرط است «حیث» از «ما» موصول [مفصول] است در و حیث ما کنتم فولوا و جوهکم، دو جا است در بقره «۱۳» در حکایت قبله.

(۱) آیه ۲۹.

(۲) آیه ۲۸.

(۳) آیه ۱۰.

(۴) آیه ۲۳.

(۵) آیه ۵۷.

(۶) انعام / ۲۱، ۹۳، ۱۴۴، و هود / ۱۸ و ...

(۷) طارق / ۵.

(۸) آیه ۱۰۹.

(۹) آیه ۱۰۹.

(۱۰) آیه ۴۰.

(۱۱) آیه ۱۱.

(۱۲) آیه ۶۰-۶۳.

(۱۳) آیات ۱۴۴ و ۱۵۰.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۷۱

هشتم: «أن» مفتوحه ناصبه از «لم» جحدیه جازمه مفصول است ایضا، هر کجا باشد، نحو: ذلك أن لم یکن در انعام «۱»، و أن

لم یره أحد در بلد «۲» و غیرهما.

نهم: «أن» مذکوره از «لن» ناصبه که از برای نفی ابد است ایضا مفصول است، هر کجا واقع شود، نحو: أن لن ینقلب الرسول در فتح «۳»، أن لن تقول الإنس و الجن در قل اوحی «۴»، أن لن یقدر علیه أحد در بلد «۵». و این چنین است حکم بواقی، ألما دو جا: ألن نجعل لکم موعدا در کهف «۶»، ألن «۷» نجمع عظامه در قیامت «۸».

دهم: «إن» مکسوره شرطیه از «لم» جازمه، ایضا مفصول است، مثلا: فإن لم تفعلوا در بقره «۹»، و إن لم ینتهوا در مائده «۱۰»، فإن

لم يستجيبوا لك فاعلم در قصص «۱۱». و بواقی از این قبیل است همه جا، ألما یک حرف در هود «۱۲» فإلم يستجيبوا لكم فاعلموا فقط.

یازدهم: «إِنَّ» به کسر همزه، که از حروف مشبَّهه به فعل است، یک حرف إِنْ ما توعدون لآت در انعام «۱۳» مقطوع است، و در إِنْما عند الله هو خیر لکم در نحل «۱۴» به خلاف است. و در بواقی موصول است بی خلاف، مثلاً: إِنْما الله إله واحد در نساء «۱۵»، إِنْما أنت منذر در رعد «۱۶»، قل إِنْما أنا بشر مثلکم در کهف «۱۷»، إِنْما صنعوا کید ساحر در طه «۱۸»، قل إِنْما یوحی إلی در انبیاء «۱۹» و امثال اینها.

دوازدهم: «أَنَّ» به فتح همزه است که از حروف مشبَّهه به فعل ایضا در دو جا مقطوع است: و أن ما یدعون من دونه هو الباطل در حجّ «۲۰»، و أن ما یدعون من دونه الباطل در لقمان «۲۱». و در و اعلموا أنما غنمتم در انفال «۲۲» خلاف است. و ماعدای این

(۱) آیه ۱۳۱.

(۲) آیه ۷.

(۳) آیه ۱۲.

(۴) جن / ۵.

(۵) آیه ۵.

(۶) آیه ۴۸.

(۷) س: ان لن.

(۸) آیه ۳.

(۹) آیه ۲۴.

(۱۰) آیه ۷۳.

(۱۱) آیه ۵۰.

(۱۲) آیه ۱۴.

(۱۳) آیه ۱۳۴.

(۱۴) آیه ۹۵.

(۱۵) آیه ۱۷۱.

(۱۶) آیه ۷.

(۱۷) آیه ۱۱۰.

(۱۸) آیه ۶۹.

(۱۹) آیه ۱۰۸.

(۲۰) آیه ۶۲.

(۲۱) آیه ۳۰.

(۲۲) آیه ۴۱.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۷۲

سه تا موصول است به اتفاق، نحو: فاعلموا أنما علی رسولنا البلاغ المبین در مائده «۱»، و همچنین یوحى إلى أنما إلهکم إله واحد در کهف «۲» و انبیاء «۳».

سیزدهم: «کلّ» از «ما» در و آتاکم من کل ما سألتموه در ابراهیم «۴» مقطوع است. و در

کل ما ردوا إلى الفتنة اركسوا فيها در نساء «۵» خلاف است. این چنین بیان کرد شیخ جزری در منظومه، و پسرش سه تا دیگر را مختلف فیه اضافه کرد: کل ما دخلت أمة در اعراف «۶»، کل ما جاء أمة رسولها در مؤمنین «۷»، کل ما ألقى فيها فوج در تبارك «۸»، و بدین مضمون شاطبی در رائیه تصریح نمود. و در ماعدای این پنج، موصول است به اجماع، نحو: أ فكلما جاء كم رسول در بقره «۹»، كلما نضجت جلودهم در نساء «۱۰»، كلما أوقدوا ناراً للحرب در مائده «۱۱»، و بدین قیاس.

چهاردهم: «بئس» از «ما» در شش جا از هم جدا است: منها پنج عدد است با لام تأکید: و لبئس ما شرروا به أنفسهم در بقره «۱۲»، لبئس ما كانوا يعملون، لبئس ما كانوا يصنعون، لبئس ما كانوا يفعلون، لبئس ما قدمت لهم أنفسهم هر چهار در مائده «۱۳»، و یکی با فاء تفریع فبئس ما يشترون فقط در آل عمران «۱۴». و در قل بئسما يأمرکم به إيمانکم در بقره «۱۵» خلاف است. و در بئسما اشتروا به أنفسهم در بقره «۱۶» و بئسما خلفتموني در اعراف «۱۷»، این دو حرف بی خلاف است پیوسته مرسوم است.

این نه عدد منزل شد.

پانزدهم: «فی» از «ما» مقطوع است در أ تترکون فی ما ههنا آمنین در شعراء «۱۸» و با خلاف در ده جای دیگر:

(۱) آیه ۹۲.

(۲) آیه ۱۱۰.

(۳) آیه ۱۰۸.

(۴) آیه ۳۴.

(۵) آیه ۹۱.

(۶) آیه ۳۸.

(۷) آیه ۴۴.

(۸) آیه ۸.

(۹) آیه ۸۷.

(۱۰) آیه ۵۶.

(۱۱) آیه ۶۴.

(۱۲) آیه ۱۰۲.

(۱۳) آیات ۶۲، ۶۳، ۷۹، ۸۰.

(۱۴) آیه ۱۸۷.

(۱۵) آیه ۹۳.

(۱۶) آیه ۹۰.

(۱۷) اعراف / ۱۵۰.

(۱۸) آیه ۱۴۶.

مرادیه (گنجینه)

اول: فی ما فعلن فی أنفسهن من معروف آنکه دویم است در بقره «۱».

دویم: و لکن لیلوکم فیما آتیکم فاستبقوا الخیرات در مائده «۲».

سیم: قل لا أجد فیما أوحی إلی در انعام «۳».

چهارم: و رفع بعضکم فوق بعض درجات لیلوکم فیما آتیکم در انعام «۴».

پنجم: فیما اشتتہ أنفسهم خالدون در انبیاء «۵».

ششم: لمسکم فیما أفضتم فیہ در نور «۶».

هفتم: من شرکاء فیما رزقناکم در روم «۷».

هشتم: فیما هم فیہ یختلفون «۸».

نهم: فیما کانوا فیہ یختلفون این هر دو در زمر «۹».

دهم: و ننشئکم فیما لا تعلمون در واقعه «۱۰».

پس آنچه وراى این یازده است بی خلاف موصول است، مثلا: فیما فعلن فی أنفسهن بالمعروف، آنکه اول است در بقره «۱۱»، و غیره ایضا.

تنبیهاى اول: آنکه این تفصیل مذکور از عبارت منظومه جزریه مفهوم نمی شود، و ولد شیخ جزری در شرح وی بدین مضمون تصریح نمود و گفت: از عبارت ناظم قطع «فی» از «ما» در این یازده مستفاد می شود و در ده ماعدای اول خلاف مفهوم نیست. و در عبارت رائیه تفصیل مشار الیه صریح است.

دویم: جایی که الف از «ما» محذوف شده، مفهوم استفهام است نحو: فیم کنتم «۱۲» در نساء، فیم أنت در نازعات «۱۳»، وصل او بی خلاف است.

(۳) آیه ۱۴۵.

(۴) آیه ۱۶۵.

(۵) آیه ۱۰۲.

(۶) آیه ۱۴.

(۷) آیه ۲۸.

(۸) زمر / ۳.

(۹) آیه ۴۶.

(۱۰) آیه ۶۱.

(۱۱) آیه ۲۳۴.

(۱۲) آیه ۹۷.

(۱۳) آیه ۴۲.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۷۴

شانزدهم: «أین» به «ما» موصول است در دو جا: فأینما تولوا در بقره «۱»، اینما یوجهه در نحل «۲». و در سه جا خلاف است:
أین ما تکونوا یدرکم الموت در

نساء «۳»، این ما کنتم تعبدون در شعراء «۴»، اینما ثقفوا أخذوا در احزاب «۵». این مفهوم عبارت منظومه جزریه است و ولد شیخ جزری در شرحش گفت. اکثر برآند که در این سه جا مقطوع است و در رائیه ترجیح قطع در نساء بخصوصه نمود.

هفدهم: «کی» از «لا» در سه جا مقطوع است و در چهار موصول. آن سه جا: لکی لا یعلم بعد علم شیئا در نحل «۶»، کی لا یكون علی المؤمنین «۷» حرج حرف اول است در احزاب «۸»، کی لا یكون دوله در حشر «۹». و چهار دیگر: لکیلا تحزنوا علی ما فاتکم در آل عمران «۱۰»، لکیلا یعلم من بعد علم شیئا در حج «۱۱»، لکیلا یكون علیک حرج حرف دویم است در احزاب «۱۲»، لکیلا تأسوا علی ما فاتکم در حدید «۱۳». این هفت موضع است.

هجدهم: «یوم» از «هم» که ضمیر است، دو جا مقطوع نوشته اند و سه جا موصول. آن دو جا: یوم هم بارزون در غافر «۱۴»، یوم هم علی النار یفتنون در و الذاریات «۱۵». و سه جا: فویل للذین کفروا من یومهم در و الذاریات «۱۶»، فذرهم حتی یلاقوا یومهم در و الطور «۱۷»، فذرهم یخوضوا و یلعبوا حتی یلاقوا یومهم در سأل سائل «۱۸».

نوزدهم: «لام» حرف جرّ پیوسته با مجرور است همیشه، نحو: و ما لکم لا تقاتلون، فما لکم فی المنافقین هر دو در نساء «۱۹»، ما لک در یوسف «۲۰» و امثال اینها. اما به حسب رسم در چهار جا بعد از لفظ «ما» حرف جرّ مذکور از مجرور جدا نوشته اند:

(۱) آیه ۱۱۵.

(۲) آیه ۷۶.

(۳) آیه ۷۸.

(۴) آیه ۹۲.

(۵) آیه ۶۱.

(۶)

آیه ۷۰.

(۷) س: + من.

(۸) آیه ۳۷.

(۹) آیه ۷.

(۱۰) آیه ۱۵۳.

(۱۱) آیه ۵.

(۱۲) آیه ۵۰.

(۱۳) آیه ۲۳.

(۱۴) آیه ۱۶.

(۱۵) آیه ۱۳.

(۱۶) آیه ۶۰.

(۱۷) آیه ۴۵.

(۱۸) معارج / ۴۲.

(۱۹) آیه ۷۵ و ۸۸.

(۲۰) آیه ۱۱.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۷۵

اوّل: فمال هؤلاء القوم در نساء «۱».

دویم: مال هذا الكتاب در كهف «۲» است.

سیّم: مال هذا الرسول در فرقان «۳».

چهارم: فمال الذين در سأل سائل «۴».

بیستم: «تاء» را از لفظ «حین» جدا نوشته اند در ولات حین مناص در ص «ه» در بعض مصاحف، و در بعض دیگر موصول. و از این عیب منقول است آنکه وی را در مصاحف بعض صحابه متصل دیده، و در مصاحف اهل حجاز و شام و عراق منفصل. و از سخن سخاوی در شرح رائیه ترجیح اتصال مفهوم است. و قاسمی در شرح شاطیبه گفت که این لاء نافیه است، تاء تأنیث به او لاحق شد، آنچنانکه به «رَبِّ» و «ثُمَّ» ملحق گشت، که در کلام عرب «رَبِّه» و «ثُمَّه» وارد است، و بنا بر این انفصال اولی است. در وقف کسائی به «هَاء»، مؤید این است، که اگر نقل اتصال اجماعی می بود وقف بر این حرف جدا از «حین» مجوز نبود.

تنبیهات اول: مخفی نیست که الف و لام تعریف به ما بعد متصل است، مثل: «الحمد، العالمین، الارض، الآخره»، و قس علی هذا.

دویم: «نصروهم، کالوهم أو و زنوهم»، و امثال اینها موصولند حکما، یعنی بعد از واو جمع که به ضمیر متصل است، الفی که قبل از این اتصال جهت فرق میان واو جمع و واو عطف می نوشتند، ننوشتند، که در این حال التباس نیست.

سیم: «هذا و هذه و هؤلاء و ههنا»، و

نظیر اینها به ما بعد موصولند، یعنی بعد از هاء تنبيه، الف در رسم محذوف است. و «ها أنتم» ظاهر است آنکه الف به همزه مفصول است، به هاء تنبيه متصل است.

(۱) آیه ۷۸.

(۲) آیه ۴۹.

(۳) آیه ۷.

(۴) معارج / ۳۶.

(۵) آیه ۳.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۷۶

چهارم: حرف ندا به منادی موصول است، مثل: «بینی آدم، بینی، بینی، و یأیها، یا آدم»، ایضا مثل: «ء أنتم».

پنجم: «فنعما» ایضا در بقره، «نعما» در نساء، «مهما» در اعراف، «ربما» در حجر، «یومئذ» هر جا باشد.

ششم: ضمیر متصل غایب و مخاطب و متکلم در اسم و فعل و حرف به هم پیوسته است، نحو: «مشر بهم و قاتلهم و لهم و مناسککم و ما سلککم و أنلزمکموها و بکم و إئنی و هدانی و ربی» و در ان یمل هو «ا» که ضمیر منفصل است از فعل جدا مرسوم است و بدین قیاس.

حاصل، بر «ال» تعریف وقف کردن و ابتدا به ما بعد جایز نیست، که حکم یک کلمه دارد، و همچنین فعل را از ضمیر جدا ساختن و وقف بر هاء تنبيه و حرف ندا. و در بواقی بدین طریق است. و بعضی جهال گاه است که کلمه را تبعیض می کنند که در وحده لفظا و رسما خلاف هست. نعوذ باللّه من ذلک.

باب شانزدهم در بیان همزات وصل و قطع

اشاره

بدان که همزه وصل آنکه در درج کلام محذوف است، و همزه قطع آنکه همیشه ثابت می شود، و هر یکی از این هر دو در اسم و در فعل می باشد. اما همزه وصل در حرف کمیاب است و آنچه همزه وصل بوده در قرآن هشت جا از اسماء واقع است:

اول: «ابن» یعنی پسر، مثلا قوله

تعالی عیسی ابن «۲» مریم «۳».

دویم: «ابنت» مؤنث یعنی دختر، مثلاً: و مریم ابنت عمران «۴».

سیم: «اثنان» به معنی دو، تشبیه واحد مذکر است، مثلاً: حین الوصیه اثنان «۵».

چهارم: «اثنتان» مؤنث است، تشبیه واحده، مثلاً: فإن کانتا اثنتین «۶».

(۱) بقره/ ۲۸۲.

(۲) س: بن.

(۳) بقره/ ۸۷.

(۴) تحریم/ ۱۲.

(۵) مائده/ ۱۰۶.

(۶) نساء/ ۱۷۶.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۷۷

پنجم: «۱» «امرؤ» یعنی مرد.

ششم: «امرأه» مؤنث وی، مثلاً: ان امرؤ «۲» هلک «۳»، «و امرأه مؤمنه «۴».

هفتم: «۵» «اسم» یعنی نام، مثلاً: منه اسمه «۶»، بس الاسم الفسوق «۷».

هشتم: همزه که با لام تعریف است، نحو: «الحمد، العالمین، الأرض، الآخره» و آنچه مشابه وی است، مثل «العدی» و تشبیه وی «اللذان» و جمعش «الذین» و مؤنثش «الیتی» و تشبیه «اللتان» و جمع «اللئانی» و «اللوائی»، اگر چه این تشبیه و جمع آخر در قرآن نیست.

و همچنین «اللغات» و «العزی» «۸»، و در اسم جلاله شریف هم، مثلاً: «وقال الله» العا در منادی فقط که مقطوع است، مثلاً: «یا الله». ابن حاجب بدین مضمون نصّ نمود و ماعدای آنها همزه قطع است. و مخفی نماند که همزه در امثله مذکور مکسوره است، الا آنکه با لام تعریف است.

از افعال همزه قطع، باب افعال است، مثلاً: «فأكرمہ ربی، أكرمنی، ربی أهانن، فأخرج لهم، و أحلّ لكم»، و امثال اینها. و این چنین است در فعل امر، نحو: «فأرسل، أرسله، و أدخل، و أدخلوا»، و ما عدای باب افعال در جمیع افعال همزه وصل است، نحو: «فانطلقوا، ثم انصرفوا، يقولون افتريه، لمن اشتریه، من استرق، فمن اضطرّ، لهوا انفضّوا، من المشركين استجارك، فاستغاثه»، و باقی امثله به تتبع و استقرا معلوم می شود.

تنبيهات

اول: اگر همزه استفهام به همزه الف لام تعریف جمع شود، حکم این علی حده است و این شش حرف در قرآن مجید وارد است: آذکرین دو حرف است در انعام «۹» آلان دو حرف است ایضا در یونس «۱۰»، الله در یونس «۱۱» و در نمل «۱۲» ایضا دو حرف است.

(۱) س: چهارم.

(۲) کذا.

(۳) نساء / ۱۷۶.

(۴) احزاب / ۵۰.

(۵) س: ششم.

(۶) آل عمران / ۴۵.

(۷) حجرات / ۱۱.

(۸) نجم / ۱۹.

(۹) آیات ۱۴۳ و ۱۴۴.

(۱۰) آیات ۵۱ و ۹۱.

(۱۱) آیه ۵۹.

(۱۲) آیه ۵۹.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۷۸

اکنون مشخص است که همزه استفهام برای قطع است و همزه الف لام تعریف جهت وصل. اگر همزه وصل را اینجا می اندازند، همزه استفهام حال ابتدا جهت اشتراک در فتح به وی مشتبه می شود. بنابر این بعد از استفهام، عوض همزه که همیشه در درج کلام ساقط می گشت، جهت دفع التباس مدی در آوردند، پس در قسم مد لازم داخل باشد. و نوعی دیگر جایز داشته اند آنکه ما بعد استفهام را تسهیل کنند، به این هم فرق حاصل است. و این دو وجه در کتب اهل این فن منقول است. اما اول را ترجیح دادند، و همین دو وجه مسطور است در الفیه ابن مالک، که در فنون، امام اهل زمان خود بود، خصوصا در عربیت.

دویم: در مثل: «افتری» و «اصطفی» همزه وصل و مدّ مشروح با تسهیل بعد از استفهام در این مثالین نمی باشد، زیرا که همزه محذوفه اینجا کسره داشت، بنابر این التباس نبود، به خلاف آنجا.

سیم: ابتدا به همزه در فعل امر از باب افعال معلوم شد. و اما از ثلاثی مجرد نظر به عین فعل کرده، اگر

مضموم است ابتدا به ضمه همیشه، نحو: انظرونا نقتبس من نور کم «۱»، انظر كيف فضلنا «۲» و امثال این. و اگر مفتوح است یا مکسور ابتدا به کسر همزه همیشه مثلاً «اضرب» در ان اضرب بعصاك «۳»، «افعل» و یا أبت افعل «۴» و در قسم ثانی و ثالث از ثلاثی مزید و در رباعی مزید اینجا اینچنین است به طریقی که اول فعل ماضی است، مثلاً: «انطلقوا، اتبع مله ابراهیم، استغفر لهم» تا آخر امثله. و پوشیده نماند که همزه در ثلاثی مجرد مقابل فاء فعل، از همزات قطع است، نحو: «أخذ، فأخذتهم»، و همچنین مطلقاً همزه متکلم که در مضارع است، احدی زواید اربعه، نحو:

«أعلم، أرى، أستجب»، و غیر ذلک.

چهارم: «امشوا» در «أن امشوا» ابتدا به کسر همزه است، چون در اصل «امشوا» بوده [است، بنا بر تعلیل صرفی یاء محذوف شده، شین مضموم گشت. شین فعل حقیقتاً ثالث فعل نیست.

(۱) حدید / ۱۳.

(۲) اسراء / ۲۱.

(۳) اعراف / ۱۶۰.

(۴) صافات / ۱۰۲.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۷۹

در ذکر [استعاذه]

استعاذه عبارت از این لفظ منقول است: «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم». و در این چند روایت وارد شد، در کتاب نشر به تفصیل مسطور است، امّا آنچه مشهور است این لفظ مذکور و از نص صریح کتاب عزیز - شرفه الله تعالی - همین مستفاد است، قال الله عزّ و جلّ: فإذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم «۱»، و سین اینجا برای طلب است، یعنی طلب اعاده کردن به خدا از شیطان رجیم، و طلب اعاده به گفتن اعوذ متحقق می شود، و اعاده به معنی دور گردانیدن. و تصریح نمودند آنکه اگر به حضور تلاوت کنند، مستمعی باشد، جهر

اولی است، یعنی بلند گفتن، و اگر نباشد اخفاء است اولی، یعنی آهسته. اما این حکم آیا نسبت به جمیع قراء یکسان است یا به بعضی مخصوص می شود؟ صاحب تیسیر نقل کرد آنکه نافع را همه جا اخفاء استعاذه بوده است و حمزه را نزد فاتحه فقط جهر و نزد باقی قرآن اخفاء است. و شیخ جزری گفت: استعاذه را جهر خواندن از همه منقول است. باز گفت از حمزه روایت کردند آنچه مذکور است و روایت دیگر نقل کرد به تطویل. و بعضی ائمه این فن اخفاء استعاذه را بالکلیه مردود ساخته اند، دلیل می گویند آنکه ظاهر نصّ آیه مطلق است، اکنون تقیید به اخفاء خلاف آنچه ظاهر است. و متبادر دیگر، غرض اظهار شعار قرآن است و به جهر گفتن حاصل می شود. و مخفی نماند که استعاذه سنت است و شیخ جزری به این تصریح نموده، این قول را ترجیح داد، باز گفت بعضی به وجوب قائل اند، و الله اعلم.

[تنبیهات] تلاوت کننده را وصل استعاذه به ما بعد جایز است، خواه بسمله باشد یا آیت دیگر.

در ذکر بسمله

بدان که بسم الله الرحمن الرحيم را گفتن اول هر سوره غیر براءت «۲» لازم است،

(۱) نحل / ۹۸.

(۲) د: براه.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۸۰

خصوصاً فاتحه که در اینجا اجماع حاصل است به خلاف بواقی، زیرا که اصحاب وصل و سکت میان هر دو سوره بسمله را می اندازند، مثل نافع از روایت ورش به طریق ازرق.

در جمله سه وجه که دارد، یعنی اثبات بسمله سیم وجه است و مثل ابو عمرو و ابن عامر بکلاهما «۱» بی بسمله از شاطیبه و تیسیر، و با «۲» بسمله از نشر و

تقریب و طیبه و یعقوب، که هر سه وجه را دارد. و حمزه را وصل است فقط، پس قرآن در این حالت نزد او گویا حکم یک سورت است، هر گاه به سوره سابقه سوره لاحق را پیوسته کند، نه که از میان به اول هر سوره ابتدا کند بسمله را اندازد، که این جایز نیست به اجماع، و بنا بر این حکم وصل و سکت بر طرف است. و خلف که دهم قراء است با حمزه موافق است. و سکت را نیز دو روایت کردند، و این تفصیلات در جای خود مبسوط و مشروح است.

القَصَّة ملخَّص شد آنکه چون فاتحه به سوره دیگر مسبوق نیست، اثبات بسمله اول او همه حال حتم است و لازم. و باید «۳» دانستن که به اعتبار وصل و قطع میان هر دو سوره به حسب حصر عقلی به چهار وجه متصوّر است، سه جائز و یکی ممنوع:

[اول:] بریدن آخر سوره اولی و بسمله را هم از اول سوره دوم.

[دویم:] «۴» بریدن آخر سوره اولی [«۵» و پیوستن بسمله به اول سوره دوم، و این بهترین وجوه است، زیرا که سوره اولی آخر شد و بسمله از جمله سوره دوم است. عکس این اما روا نیست، زیرا که مبادا سامع را به خاطر رسد آنکه بسمله از تتمه سوره است.

تنبیهات اول: بر نبودن بسمله اول برائت اجماع حاصل است. چون در ساعت غضب و جنگ و بیزاری نسبت به مشرکین و کفار فرود آمد، به سبب عهد شکستن شان با مسلمانان «۶»، و بسمله آیه رحمت، و اما اکنون عدم نزولش به حال ایشان انساب بود.

(۱) د: بکلهما.

(۲) د: باء.

(۳) د:

بیاید.

(۴) د: + پیوستن.

(۵) متن بین دو قلاب از نسخه «د» نقل شد، در نسخه «س» این قسمت افتاده است.

(۶) س: مسلمان.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۸۱

دویم: آنکه در اجزاء و احزاب و ارباع و انصاف و اعشار و اخماس مثلا، گفتن بسمله سنت است به اتفاق. اما در برائت بیشتر بر این اند که عدم بسمله در آیات وی اولی است، چون در اول سوره مقصود است، با وجود آنکه در غیر اول سوره بر گناه مترتب نمی شود.

سیم: میان آخر انفال و اول برائت نظر به وصل و قطع دو وجه حاصل است، چون بسمله در میانه نیست. و وجه سیم سکت است از هر که دارد.

چهارم: سکت آنقدر است که [بین] دو سوره فاصله متحقق شود و اشعار به آخر شدن اولی و شروع در دویم، و تعیین کردند که در وی نفس نمی یابد کشید، به خلاف وقف که وقت نفس کشیدن است، و این در قطع مذکور در وجوه سابقه رواست. غرض سکت حدّ وسط است میان وصل و قطع.

پنجم: در وانمودن وصل میان اثبات و حذف بسمله هیچ فرقی نیست. غایتش وصل با اثبات بسمله در مقابله ملحوظ است. و این لغوی است در اصطلاح معمول و با حذف در مقابله سکت است و این اصطلاح است.

ششم: اول هر سوره از فاتحه تا خاتمه بغیر از آنکه مستثنی شد، به اضافه استعاذه چهار وجه رواست: اول: وصل استعاذه به بسمله و بسمله را به حمد. دویم: قطع همه.

سیم: وصل استعاذه به بسمله فقط. چهارم: وصل بسمله فقط به الحمد.

و در حال وجود بسمله میان اجزاء و احزاب و بواقی مذکوره، همین حکم

است ولی بسمله دو وجه است.

خاتمه در ذکر اسماء قرآء عشره و روات ایشان

اشاره

هر قاری دو شاگرد دارد:

اول: نافع بن عبد الرحمن مدنی، عیسی که قالون لقب اوست و عثمان که ورش لقب اوست. از هر دو بی واسطه پیش نافع خوانده اند.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۸۲

دویم: عبد الله بن کثیر مکی، احمد که بزّی مشهور است، دیگر محمّد است و مشهور به قنبل «۱». به دو واسطه از او نقل دارند.

سیم: ابو عمرو بن العلاء بصری مازنی مشهور از ائمه نحو است. ابو عمر حفص که دوری مشهور است و ابو شعیب صالح که سوسی می خوانندش، به یک واسطه که یحیی یزیدی باشد از او روایت کردند.

چهارم: عبد الله بن عامر وی را شامی و دمشقی میگویند و شام و دمشق هر دو نام یک شهر است. هشام و ابن ذکوان راوی اویند و [دو واسطه در میان دارند.

[پنجم]: عاصم بن ابی النجود شعبه، که کنیه ابو بکر است. و حفص «۲» بی واسطه از او نقل دارند.

[ششم]: و حمزه بن حبيب، خلف و خلّاد از سلیم نقل کردند و سلیم بی واسطه از حمزه.

[هفتم]: علی بن حمزه که کسای مشهور است، از ائمه نحو. لیث که ابو الحارث مشهور است و دوری بی واسطه از او نقل دارند و این هر سه قاری کوفی اند و ابن دوری همین دوری ابو عمرو «۳» است دو جا شاگردی کرد.

[هشتم]: ابو جعفر یزید بن القعقاع مدنی. دو راوی او ایضا بی واسطه اند، ابن وردان و ابن جمّاز.

[نهم]: یعقوب بن اسحاق بصری خضرمی مشهور است. دو راوی او رویس و روح بی واسطه ایضا.

[دهم]: خلف بن هشام بزّازی کوفی. دو راوی او اسحاق و ادريس ایضا بی واسطه. و این همان

خلف است که با واسطه سلیم راوی حمزه و کسایبی است. [«۴»]

(۱) س: فضل.

(۲) د: حفص.

(۳) د: عمر.

(۴) متن بین دو قلاب از نسخه «د» نقل شد، در نسخه «س» این قسمت افتاده است. نسخه «د» فاقد بخش آخر نسخه «س» می باشد و در همین جا با این جملات به پایان می رسد:

و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین الطیبین الطاهرین.

تمت الرساله بعون الله الملك الوهاب و م

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۸۳

ذکر اسامی قراء و راویان

از پنج شهر مکه و مدینه و شام و بصره و کوفه بر طریق غایت تصنیف ابن مهران (ره)، یازده امام هفت مختار و چهار اختیار. از سبب آنکه اختلاف این چهار امام اکثر با قراء مختار موافق است از سبب ابن مهران در آورده است.

در مدینه دو امام است: ابو جعفر و نافع. امام نافع را سه روایت است: ورش و اسمعیل و قالون. و ورش را دو طریق است: بخاری، اصفهانی. قالون را نیز دو طریق است: مرادیه (گنجینه بهارستان ۱) ۱۸۳ ذکر اسامی قراء و راویان ص: ۱۸۳

وانی، ابو نشیط. فاما ابو جعفر را راوی نیست.

در مکه یک امام است: عبد الله بن کثیر. ابن کثیر را سه راوی است: بزّی، قواس «۱»، ابن فلیح «۲».

در شام یک امام است: عبد الله بن عامر. ابن عامر را دو راوی است: هشام و ابن ذکوان.

در بصره سه امام است: ابو عمرو، یعقوب، سهل. امام ابو عمرو را سه راوی است:

شجاع، عباس، یزیدی. یزیدی را شش طریق است: ابو قتیبه «۳»، ابو شعیب، ابو ایوب «۴»، ابو عمرو، ابو حمدون، صاحب سجاده. امام یعقوب

را سه راوی است: زید، رويس، روح.

ضرير، از طريق روح است. امام سهل را راوی نيست.

در کوفه چهار امام است: عاصم و حمزه و کسائي و خلف. امام عاصم را دو راوی است: حفص و ابو بکر. حفص را چهار طريق است: عمر، صباح، عبد صباح، قواس هبیره. ابو بکر را نیز چهار طريق است: جمال، يحيى، برجمي «۵»، اعمش «۶». [و اعمش «۷»] را دو طريق است: شموني، ابن غالب. امام حمزه را دو راوی است: عجلي، سليم. و سليم را شش طريق است: ابن رجا «۸»، حماد «۹»، خلف، خلاد، عمر دوري، ابن سعدان. امام خلف را

کتاب العبد الفقير الحقير إلى الله الغني عماد بن المرحوم مرتضى الحسيني

هر که خواند دعا طمع دارم زانکه من بنده گنه کارم الخط ما يقرء

(۱) س: قوامی.

(۲) س: فليج.

(۳) س: قبه.

(۴) س: لبوب.

(۵) س: برحمی.

(۶) س: اعشی.

(۷) س: اعشی.

(۸) س: رجا.

(۹) س: حمال.

مرادیه (گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۸۴

راوی نيست. فاما خلف از سليم روايت کرده است. کسائي را شش طريق است: قتيبه، نصير، ابو حمدون و ابو الحارث و ابو عمرو و حمدويه «۱» بن ميمون.

قراء سبعة مختاربه: نافع، ابن كثير، ابن عامر، ابو عمرو، عاصم، حمزه، كسائي.

قراء اختيار ابن مهران: امام ابو جعفر، يعقوب، سهل، خلف.

قراء اهل كوفه رحمه الله: عاصم، حمزه، كسائي، خلف، ابو بكر، حفص، حمّاد، يحيى، اعمش «٢»، برجمي «٣»، ابن غالب، الشموني، عمر بن صباح، عبد بن صباح، القواس، هبيرة، العجلي، سليم، ابن «٤» رجا، حمّاد «٥»، ابو عمرو، ابن «٦» سعدان، قتيبه «٧»، نصير، ابو الحارث، ابو حمدون، حمدويه «٨» بن ميمون.

قراء اهل بصره: ابو عمرو، يعقوب، روح، زيد، الضرير، سهل، شجاع،

عباس، اليزیدی، اوقیه «۹»، السجاده، ابو شعیب، ابو ایوب، ابو حمدون، ابو عمرو، ابن غالب.

قراء اهل مدینه: نافع، جعفر، ورش، قالون، اسمعیل، البخاری، الاصفهانی، ابو نشیط، الحلوانی. «۱۰»

قراء اهل مكه: عبد الله بن كثير، البرزى، القواس. «۱۱»

قراء اهل شام: عبد الله بن عامر «۱۲»، هشام، ابن ذكوان.

تمت بعون الله

(۱) س: حمدون.

(۲) س: الاعمش.

(۳) س: الرحمی.

(۴) س: - ابن.

(۵) س: عماد.

(۶) س: ابو.

(۷) س: قتیبه.

(۸) س: حمدون.

(۹) س: ارقیه.

(۱۰) برخی اسامی ذکر شده در هر دو نسخه مغلوط است و برخی نیز در منابع موجود یافت نشد.

(۱۱) س: + ابن.

(۱۲) س: عام.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

